

نهضت مشروطه، محمدعلی میرزا و بمباران مجلس

(بازشناسی نقش جریان‌های غرب‌گرا در سقوط مشروطه اول)

دکتر سید حمید روحانی^۱

در پی پیروزی نهضت مشروطه و به سلطنت رسیدن محمدعلی میرزا، از جریان‌های دامن‌دار و ناهنجار، درگیری‌ها و کشمکش‌هایی بود که میان او و مشروطه‌خواهان پدید آمد که به بمباران مجلس و سرکوبی خونین مجلسیان کشیده شد و دومین توطئه‌ی پشت پرده‌ی بریتانیا را برای به بیراهه کشاندن نهضت عدالت خواهی ملت ایران به پایان برد. تاریخ‌نویسان، علت و انگیزه‌ی اصلی این ماجرا را مخالفت و دشمنی محمدعلی میرزا با نظام مشروطه دانسته و چنین وانمود کرده‌اند که چون دولت تزار از برقراری نظام مشروطه در ایران ناخشنود بود، کوشید به دست او آن نظام را براندازد و رژیم استبدادی را بار دیگر در

ایران حاکم کند یا نوشته‌اند که اصولاً نظام پارلمانی و قانون‌مداری با خوی استبدادی محمدعلی شاه همخوانی و سازگاری نداشت و او بر آن بود با براندازی نظام مشروطه، خودکامگی خود را در کشور گسترش دهد.

انگلیسیان از بیم پیروزی مشروطه‌ی مشروعه و حاکمیت نظام قانون و عدالت در ایران با رقیب یکصدوپنجاه ساله‌ی خود (روسیه) کنار آمدند و قرارداد ۱۹۰۷ را (مبنی بر تقسیم ایران) امضا کردند.

اسناد و مدارک و وقایع تاریخی نشان می‌دهد که هیچ یک از این دو دیدگاه با واقعیت همخوانی ندارد، زیرا اولاً دولت روسیه این‌گونه نبود که با نظام مشروطه از پایه مخالف باشد و در راه براندازی آن به توطئه دست بزند. اسناد و مدارک موجود، نه تنها چنین ادعایی را تایید نمی‌کند، بلکه از همکاری روس‌ها با انگلیسیان برای برقراری نظامی دلخواه که سیاست هر دو دولت را پاس دارد، نشان دارد.

انگلیسیان از بیم پیروزی مشروطه‌ی مشروعه و حاکمیت نظام قانون و عدالت در ایران با رقیب یکصدوپنجاه ساله‌ی خود (روسیه) کنار آمدند و قرارداد ۱۹۰۷ را (مبنی بر تقسیم ایران) امضا کردند. به دنبال این قرارداد، روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب، به سرکوبی مشروطه‌خواهان دست زدند. ثانیاً این درست است که شاهان و درباریان و اصولاً خودکامان با نظام پارلمانی و برقراری قانون سر سازش نداشته و با هر نهادی که در برابر استبداد و خودسری‌های آنان مانع تراشی کند، مخالفت می‌کردند، لیکن آنگاه که در برابر واقعیت‌ها و جو حاکم و غالب قرار می‌گرفتند، ناگزیر بودند برای حفظ مقام و موقعیت و تاج و تخت خود تسلیم شوند و خود را با خواسته‌های مردم همراه بنمایانند. چنانکه تن در دادن مظفرالدین شاه به نظام مشروطه و فرمان تاریخی ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ نه از روی خشنودی و دلبستگی او به قانون و حقوق مردم، بلکه از روی ناگزیری و پس‌روی در برابر خواست و خروش مردم بود.

محمدعلی میرزا نیز در آغاز سلطنت نه تنها نقشه و توطئه‌ی براندازی نظام مشروطه را در سر نداشت، بلکه آن را به عنوان یک واقعیت گریزناپذیر پذیرفته بود. او همانند دیگر قلدران و زورمداران بر آن بود که با مجلس و ملت و روحانیت، زیرکانه و ریاکارانه همراهی و همگامی از خود نشان دهد و به پاسداری از قانون و حقوق مردم تظاهر کند.

کسروی می‌نویسد محمدعلی میرزا با مشروطه‌خواهان همراهی نشان می‌داد «ولی این نشان پاکدلی او نبود»^۱ لیکن به این نکته نمی‌پردازد که کدام یک از شاهان و درباریان، مشروطه را از روی راستی، آراستگی و صفای دل پذیرا بودند؟ آیا صدور فرمان مشروطه از سوی مظفردین شاه «نشان پاکدلی او بود» یا از روی ناچاری و فشار به آن تن داد؟ آیا ظل‌السلطان‌ها، امین‌السلطان‌ها، شعاع‌السلطنه‌ها و عین‌الدوله‌ها با خواست قلبی نظام مشروطه را پذیرفتند یا از روی ناگزیری؟

نکته‌ی درخور توجه اینکه کسروی اعتراف می‌کند که شعاع‌السلطنه که محمدعلی میرزا را مخالف مشروطه می‌خواند، خود از بدخواهان مشروطه بوده است. او می‌نویسد:

... در همان روزها (دوران ولایتعهدی محمدعلی میرزا) بدخواهی او با مشروطه در تهران و دیگر جاها به زبان‌ها افتاده بود... می‌توان پنداشت که شعاع‌السلطنه و کارکنان او این سخن را رواج می‌دادند، در جایی که خود شعاع‌السلطنه به بدخواهی مشروطه شناخته‌تر از این می‌بود...^۲

به نظر می‌رسد جار و جنجال‌ها و جوسازی‌ها بر ضد محمدعلی میرزا، ریشه در چند جریان داشت:

۱. محمدعلی میرزا از چهره‌ها و مهره‌های دلبسته به روسیه‌ی تزاری، محسوب می‌شد و استعمار انگلیس در پی برقراری نظام مشروطه نمی‌خواست شاهی بر تخت سلطنت بنشیند که در درو رقیب سرسخت و خطرناکش داشته و طبق سیاست آن دولت حرکت کند.

۱. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران: بی‌تا. ص ۱۷۴.

۲. پیشین، ص ۱۸۶.

محمدعلی میرزا نیز در آغاز سلطنت نه تنها نقشه و توطئه‌ی براندازی نظام مشروطه را در سر نداشت، بلکه آن را به عنوان یک واقعیت گریزناپذیر پذیرفته بود.

انگلیسیان به درستی دریافته بودند که با تداوم سلطنت محمدعلی میرزا، چیرگی بر نظام مشروطه و راهبری آن بر پایه‌ی سیاست دولت بریتانیا با دشواری‌ها و کارشکنی‌هایی روبرو خواهد شد و چه بسا کنترل به کلی از دست برود و نظام مشروطه طبق دلخواه انگلستان پیش نرفته و رقیب بر موج سوار شود یا زمینه برای چیرگی ملت

ایران بر سرنوشت خویش فراهم گردد. از این رو، انگلستان پیش از مرگ مظفالدین‌شاه و نشستن محمدعلی میرزا به تخت سلطنت، تلاش‌هایی کرد که او را از ولایتعهدی کنار زند و یکی دیگر از فرزندان مظفالدین شاه را که به انگلیسیان گرایش داشت به مقام ولایتعهدی بنشانند، لیکن کامیاب نشد.

در دوران ولایتعهدی محمدعلی میرزا، یک باره بر سر زبان‌ها افتاد که ولیعهد، مجلس و قانون را قبول ندارد و از نظام استبدادی هواداری می‌کند، تا او را در میان مشروطه‌خواهان ساقط کنند و رهبران مشروطه را به رویارویی با او وادارند، این سخن تا آن پایه گسترش یافت که محمدعلی میرزا در نامه‌ای از تبریز به سید عبدالله بهبهانی به رد و تکذیب آن پرداخت و نوشت:

از قراری که شنیده‌ام از تبریز کاغذی به جنابعالی نوشته‌اند که ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی ارواحنا فداه داده است ولیعهد قبول ندارد. اولاً به ذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب به کلی خلاف و بی‌اصل است و من از خدا می‌خواهم که انشاء... این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلت‌ها بشود. ثانیاً به سرحدت قسم که اگر آدمی به عتبات فرستاده باشم. اگر من آدم به عتبات فرستاده باشم در پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد. برای چه؟ چرا باید

من مخالف این عقیده و منکر آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت به من نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید؟ مگر خودتان آن اشخاص مغرض را نمی‌دانید؟ این سه‌لست هزاران از این اقدام علیه من می‌نمایند. شما چرا باید باور کنید؟...^۱



کسروی می‌نویسد که محمدعلی میرزا با مشروطه‌خواهان همراهی نشان می‌داد ولی این نشان پاکدلی او نبود. لیکن به این نکته نمی‌پردازد که کدام یک از شاهان و درباریان، مشروطه را از روی راستی، آراستگی و صفای دل پذیرا بودند؟

در پی رسیدن محمدعلی میرزا به سلطنت نیز کارشکنی، دروغ پراکنی و جنجال آفرینی برضد او از هر سو ادامه یافت. عناصری که از مهره‌ها و سرسپرده‌های دولت بریتانیا بودند، به هر بهانه‌ای بر ضد محمدعلی میرزا به جوسازی دست می‌زدند و می‌کوشیدند مردم را بر ضد او بشورانند که به آن خواهیم پرداخت.

۲. دست‌های مرموزی از سوی دولت روسیه در کار بود تا با تضعیف دولت مرکزی و پدید آوردن کشمکش میان شاه و مجلس و در واقع میان دولت و ملت، زمینه‌ی

جدا کردن آذربایجان از مام میهن و اعلام جمهوری در آن منطقه را هموار سازند. این نغمه در آغاز سلطنت محمدعلی میرزا از عناصری که از قفقاز به تبریز آمده بودند شنیده شد، آنها زمزمه‌ی براندازی محمدعلی میرزا را در میان انجمن‌های تبریز که بسیارشان از فراماسون‌ها بودند، مطرح کردند.^۲ با آنکه در آن مقطع هنوز هیچگونه حرکتی از سوی نامبرده بر ضد مشروطه دیده نشده بود.

۱. پیشین، ص ۱۸۵.

۲. پیشین، ص ۳۳۰.

(آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی، از رهبران مشروطه)



(آیت‌الله سید محمد طباطبائی، از رهبران مشروطه)



دیری نپایید که توطئه‌ی تجزیه‌ی آذربایجان کشف شد و حاج سید عبدا... بهبهانی و سید محمد طباطبائی، با نگرانی نامه‌ای به علمای تبریز نوشتند و در این باره هشدار دادند:

... آذربایجان رکن رکین ایران است، هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تامین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و به مناسبت اهمیت سرحدی مخصوصا، پاره‌ای مذاکره در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را سم قاتل است و با فرط وطن‌پرستی و غیرت و ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست، چنان تباین دارد که ابدا نمی‌توان باور کرد که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن درد وطن، راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره‌ای به اذهان خطور کند...^۱

۳. در پی بست‌نشینی عده‌ای در سفارت انگلستان، ضربه‌ی سنگینی بر جایگاه و پایگاه رهبران مشروطه وارد آمد، به گونه‌ای که رهبری نهضت از دست آنان بیرون رفت و سفارت انگلستان توانست هدایت نهضت را در دست گیرد و آن نهضت را به بیراهه بکشاند. دولت

بریتانیا که می‌دید به رغم آن ضربه‌ی سنگین، بار دیگر عالمان دینی و پیشوایان روحانی، رهبری را - به ویژه در مجلس شورای ملی - در دست گرفته‌اند و با آنکه نماینده نیستند پیوسته در مجلس حضور دارند و بر مذاکرات و مصوبات نظارت می‌کنند و قانون اساسی که به دست فراماسون‌ها و مهره‌های وابسته به انگلیس تدوین و در واقع ترجمه شده است، باید از زیر دید آنها بگذرد و با موازین اسلامی همخوانی بیابد و محمدعلی میرزا نیز توانسته است با این رهبران ارتباط گرم و نزدیکی برقرار کند و هواخواهی و خوش گمانی آنان را به دست آورد، این شیوه را برای سیاست و منافع خود خطرناک دید و بر آن شد با آن رویارویی کند. دولت انگلیس برای پیاده کردن نقشه‌ی خود بر آن شد میان شاه و مشروطه‌خواهان راستین و پیشروان نهضت عدالت‌خواهی، دشمنی و درگیری پدید آورد و به دست او رهبران و پیشروان مشروطه را سرکوب و پراکنده کند.

۴. محمدعلی شاه خواهان مشروطه‌ی اروپایی و وارداتی نبود و به پیروی از علما به قوانینی احترام می‌گذاشت که «مطابق شرع محمد صلی ... علیه و آله» باشد. او در نامه‌ای که در پشتیبانی از مشروطه نگاشته، به این نکته اشاره کرده که در صفحات آینده خواهد آمد. در پیامی که برای مجلس فرستاد نیز پیشنهاد داد که لفظ مشروطه را مشروع کند و یادآور شد: «ما دولت اسلامی هستیم و سلطنت باید مشروعه باشد...»

کسروی درباره‌ی او آورده است:

... محمدعلی میرزا به کیش شیعی و به کار بی‌معنی آن از روضه خوانی و زیارت و عاشورا و شمع به مسجدها بردن و مانند اینها، دلبستگی بسیار می‌داشت و زنش

انگلستان پیش از مرگ مظفرالدین شاه و نشستن محمدعلی میرزا به تخت سلطنت، تلاش‌هایی کرد که او را از ولایتعهدی کنار زند و یکی دیگر از فرزندان مظفرالدین شاه را که به انگلیسیان گرایش داشت به مقام ولایت‌عهدی بنشانند، لیکن کامیاب نشد.

ملکه در این باره از او کمتر نمی‌بود و همیشه کسانی از ملایان رویه کار به دربار و اندرون راه می‌داشتند...^۱

بی‌تردید چنین پادشاهی با این روحیه و اندیشه برای دولت انگلیس که نقشه‌ی کنار زدن پیشروان مشروطه و به بیراهه کشاندن آن را به شدت دنبال می‌کرد، نمی‌توانست پسندیده و پذیرفته باشد.^۲

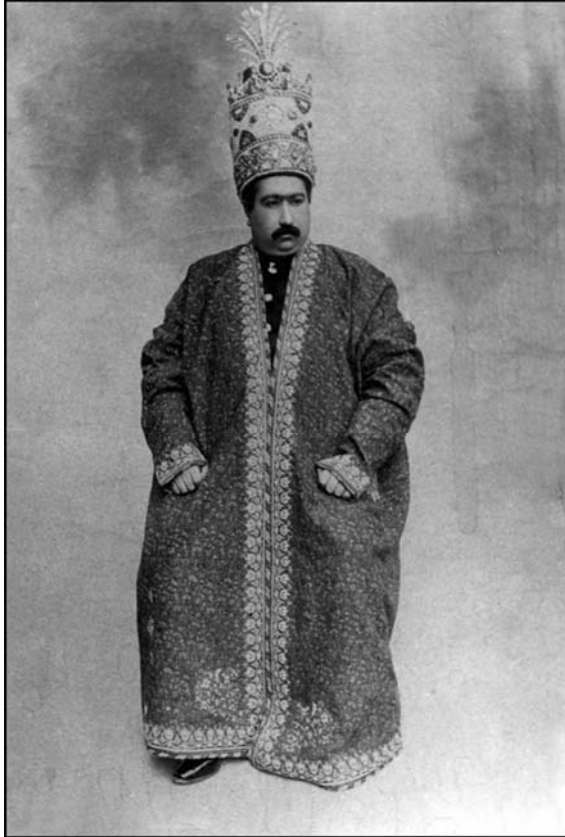
انگلستان طبق سیاست دیرینه‌ی خود: «تفرقه بینداز و حکومت کن» بر آن شد به دست مهره‌های خود میان محمدعلی میرزا و مشروطه‌خواهان - به ویژه عالمان اسلامی - بدبینی، دشمنی و درگیری پدید آورد. به عالمان دینی و رهبران مشروطه بباوراند که محمدعلی میرزا اندیشه‌ی براندازی دارد و بر آن است بر ضد نظام مشروطه به کودتا دست بزند و از آن سو برای نام برده نیز جا بیندازد که مشروطه خواهان با تاج و تخت او سر ستیز دارند و برای از میان برداشتن او به توطئه نشستند. این مأموریت را انجمنی‌ها که از فراماسون‌ها و دیگر

انگلستان طبق سیاست دیرینه‌ی خود: «تفرقه بینداز و حکومت کن» خود: «تفرقه بینداز و حکومت کن» بر آن شد به دست مهره‌های خود میان محمد علی میرزا و مشروطه‌خواهان - به ویژه عالمان اسلامی - بدبینی، دشمنی و درگیری پدید آورد. به عالمان دینی و رهبران مشروطه بباوراند که محمد علی میرزا اندیشه‌ی براندازی دارد.

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۷۷.

۲. نگارنده هرگز بر این باور نیست که محمدعلی شاه اسلام‌خواه و قلبا هوادار مشروطه‌ی مشروعه و پیرو علمای اسلامی و پیشوایان روحانی بود. او برای مقابله با انگلیسیان و عوامل و ایادی آنان در ایران که توطئه‌ی واژگونی او را در دست اجرا داشتند، نیز با آگاهی از پایگاه مردمی علما و روحانیان، از اسلام و مشروطه‌ی مشروعه دم می‌زد و با این شیوه گمان می‌کرد می‌تواند بر رقیبان چیره شود.

مهره‌های انگلیسی بودند بر دوش گرفتند.



(محمدعلی شاه قاجار با تاج شاهی (تاج کیانی))

سرکرده‌ی این توطئه‌گرها نیز تقی‌زاده بود که با تحریک انجمن تبریز و خطه‌ی‌های پشت پرده‌ی سفارت انگلستان، آتش‌بیار معرکه به شمار می‌رفت و پیوسته با انجمن تبریز در ارتباط بود و نقشه‌ها و برنامه‌ها و به گفته‌ی کسروی «آگاهی‌ها را به تبریز می‌داد».^۱

در پی درگذشت مظفرالدین شاه در ۱۸ دیماه ۱۲۸۵ (۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴)، محمدعلی میرزا بر تخت سلطنت نشست و در تاریخ ۲۸ دیماه ۱۲۸۵ (۴ ذیحجه ۱۳۲۴)، تاجگذاری کرد. هنوز بیش از دو هفته‌ای از سلطنت او نگذشته بود که انجمن تبریز یکباره جار و جنجالی به راه انداخت که طبق خبر رسیده از تهران، محمدعلی میرزا با مشروطه ناسازگاری دارد و در اندیشه‌ی براندازی است! با این شگرد مردم کوچه و بازار را بشورانیدند و در روز چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۲۸۵ (۲۲ ذیحجه ۱۳۲۴) کسبه و پیشه‌وران را وادار کردند که بازارها را ببندند، از کسب و کار دست بکشند و در تلگرافخانه گرد هم آیند. در آن گردهمایی، انجمنی‌ها بر ضد محمدعلی شاه داد سخن دادند، تندی‌ها کردند و ناسزاها گفتند و طی تلگرام‌هایی به مجلس و بهبهانی و طباطبایی، اعلام کردند:

... پاره‌ی مکاتیب از تهران به جمعی از اهالی تبریز رسیده که... اعلی‌حضرت همایونی را موافق نمی‌دانند و به این واسطه اهالی تبریز تماما مشوش و بازار بسته و هنگامه است...

سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدا... بهبهانی در دو تلگرام جداگانه به رد این پندار برخاستند و آشکارا نوشتند:

... آنچه از تهران برای شما نوشته‌اند، خلاف محض و کذب صرف است اعلی‌حضرت همایونی شاهنشاهی خلد... ملکه و دولته، نسبت به مجلس مشاوره‌ی ملی، کمال مساعدت و همراهی را دارند... خیالات شما تماما بی‌ماخذ است... و مخصوصا با فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله مبذول می‌فرمایند...^۱ لیکن انجمنی‌ها آرام نشدند و درخواست‌هایی را مطرح کردند که نخستین آن این بود که؛ شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه‌ی تامه است!!

و برای واداشتن محمدعلی میرزا به اجرای این درخواست‌ها پای فشردند تا سرانجام محمدعلی شاه با دستخط خود نگاشت:

... جناب اشرف صدراعظم! سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیت مقدسه‌ی ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انار الله برهانه گرفتیم، بیش از آن است که ملت بتواند تصور کند و این بدیهی است. از همان روز که فرمان شاهنشاه سرور انار الله برهانه شرف صدور یافت، امر به تاسیس مجلس شورای ملی شد. دولت ایران در عداد دول صاحب کنستیتوسیون به شمار می‌آید منتهی ملاحظه‌[ای] که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آن وقت به موقع اجرا گذارده شود... ۲۷ ذیحجه الحرام ۱۳۲۴^۱

محمدعلی شاه در این هنگام هرچه بیشتر تلاش می‌کرد که با مجلس شورای ملی همراهی نشان دهد، لیکن در برابر، فراماسون‌ها که زیر نام «انجمن» به فتنه‌گری سرگرم بودند، تلاش می‌کردند جو را ناآرام سازند و میان او و رهبران و پیشروان مشروطه آزدگی و آشفتگی پدید آورند. کسروی در این مورد آورده است:

... اگرچه محمدعلی میرزا سپر انداخته و این زمان جز همراهی با مجلس نشان نمی‌داد، لیکن راز درون او را همگی می‌دانستند...^۲

«راز درون» اشاره به این است که محمدعلی شاه خواهان مشروطه‌ی اروپایی نبود و به پیروی از علما به قوانینی احترام می‌گذاشت که «مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله» باشد (چنانکه در نامه‌ی خود که در بالا آمد، آورده است). در پیامی که مشیرالدوله برای مجلس فرستاد نیز دیدگاه محمدعلی میرزا را چنین واگو کرد:

۱. پیشین، ص ۲۲۳.

۲. پیشین، ص ۲۲۵.

... شاه می‌فرماید با همه‌ی محذورات عزل میسیونوز و پریم، آنها را معزول کردیم.
لفظ مشروطه را هم «مشروعه» می‌کنم. ما دولت اسلامی هستیم و سلطنت مشروعه
باشد...^۱

این در هنگامی بود که انگلیسیان و فراماسون‌ها دنبال پیاده کردن قوانین اروپایی و برقراری
نظامی منهای اسلام بودند و نمی‌توانستند این گونه دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های شاه را بر
خود هموار کنند و طبیعی است که کارشکنی و جوسازی بر ضد او را دنبال می‌کردند.

در آن هنگام که متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملی مورد بررسی و مطالعه‌ی
مقامات روحانی قرار داشت، انجمنی‌ها در تبریز بار دیگر مردم کوچه و بازار را بشوراندند که
«چرا نشسته‌اید؟ قانون اساسی دیر زمانیست به پایان رسیده است لیکن محمدعلی شاه از
امضای آن خودداری می‌ورزد» و بدین‌گونه
بار دیگر جو را ناآرام و کشمکش‌هایی پدید
آوردند.

**سرکرده‌ی این توطئه‌گرها نیز
تقی‌زاده بود که با تحریک انجمن
تبریز و خط‌دهی‌های پشت پرده‌ی
سفارت انگلستان، آتش‌بیار معرکه
به شمار می‌رفت و پیوسته با انجمن
تبریز در ارتباط بود و نقشه‌ها و
برنامه‌ها و به گفته‌ی کسروی
«آگاهی‌ها را به تبریز می‌داد».**

انجمنی‌ها در تهران نیز طی نامه‌ای به
شاه، رسماً از او خواستند که چند تن از
درباری‌ها و مقامات دولتی مانند: امیر بهادر
جنگ، علاءالدوله، سعدالدوله و... را از کار
برکنار و از تهران بیرون کند، بدون آنکه از
خود بپرسند «انجمن» در قانون اساسی
کشور چه جایگاهی دارد که می‌تواند فرمان
عزل و تبعید شماری را از شاه بخواهد و
روی آن پای فشارد؟

◆ بازگشت اتابک

این‌گونه تدرروی‌ها و «شاه فرمانی‌ها»ی عناصری که زیر عنوان «انجمن» بازیگر صحنه شده بودند و زیر پوشش هواداری از مشروطه، سیاست مرموز سفارت انگلیس را گام به گام پیش می‌بردند، به تدریج به بار نشست و محمدعلی شاه را با آن خوی قلدرمآبی و خود بزرگ‌بینی که داشت، نسبت به مشروطه خواهان راستین و پیشروان آن آزرده و منزجر کرد. او برای رویارویی با مشروطه خواهان بر آن شد میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) را که در دوران سلطنت مظفرالدین شاه از سوی علمای نجف تکفیر و ناگزیر به ترک ایران شده بود، به ایران فراخواند و به صدارت منصوب کند.

انگیزه‌ی او از این کار، نخست رویارویی با سیاست انگلیسیان بود که با گماردن مهره‌های خود در اطراف شاه، می‌کوشیدند که او را در تنگنا قرار دهند و نقشه‌هایی را بر ضد او به دست درباریان و نزدیکان به او

نگارنده هرگز بر این باور نیست که محمدعلی شاه اسلام‌خواه و قلباً هوادار مشروطه مشروعه و پیرو علمای اسلامی و پیشوایان روحانی بود. او برای مقابله با انگلیسیان و عوامل و ایادی آنان در ایران که توطئه واژگونی او را در دست اجرا داشتند، نیز با آگاهی از پایگاه مردمی علما و روحانیان، از اسلام و مشروطه مشروعه دم می‌زد و با این شیوه گمان می‌کرد می‌تواند بر رقیبان چیره شود.

پیاده کنند و چون از گرایش امین‌السلطان به دولت روسیه آگاهی داشت، با آوردن او به صحنه، کفه‌ی ترازو را به سود خود سنگین می‌کرد. دوم بر آن بود با کمک امین‌السلطان با مشروطه‌خواهان رویارویی کند. او می‌دانست که اتابک به سبب مبارزات پیگیر عالمان دینی و شخصیت‌های اسلامی، مانند سید عبد... بهبهانی، از صدارت افتاده و با بدنامی از ایران رفته

است و اکنون می‌تواند پیشروان مشروطه را سر جای خود بنشانند و از کارشکنی‌های آنان برضد دربار پیشگیری کند. ناآگاه از اینکه این بهبهانی و دیگر پیشروان و رهبران مشروطه نیستند که شاه را در فشار گذاشته و پیوسته بر ضد او کارشکنی و جوسازی می‌کنند، بلکه این انجمنی‌ها هستند که زیر نظر تقی‌زاده با دستیاری سفارت انگلیس به نام «مشروطه خواهان» به فتنه‌انگیزی و سمپاشی ادامه می‌دهند.

میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۵ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) کابینه‌ی خود را تشکیل داد، مجلس نیز به این کابینه رای اعتماد داد.

انگلیس و دستیاران آن در ایران که زیر عنوان «انجمن» کار می‌کردند از امین‌السلطان به سبب گرایش او به روسیه ناخشنود بودند و او را بازوی توانایی برای استواری سلطنت محمدعلی شاه می‌دیدند. از سوی دیگر چون دولت او را در راستای تضعیف عالمان اسلامی و پیشروان نهضت مشروطه ارزیابی می‌کردند، در آغاز کار با دولت او سازگاری نشان دادند.

مجلس شورای ملی نیز به رغم مخالفت آشکار سید محمد طباطبایی که گفت:

... بعد از اینکه میرزا علی‌اصغر خان وارد این مملکت شد، باید گفت فعلی‌الایران

السلام...^۱

به دولت او رای اعتماد داد. تقی‌زاده و دیگر غرب‌گرایان مجلس که پیش از رسیدن او به ایران، سخنان تنیدی بر ضد او در مجلس ایراد کردند و او را وطن فروش خواندند، در مرحله‌ی دیگر در برابر او نرمش از خود نشان دادند و موضع نرم‌تری گرفتند.

یکی گفت: «اگر بخواهیم تمام این اشخاص را به خیانت سابق از مملکت خارج نماییم، ده نفر دیگر برای ما باقی نخواهد ماند. نیز گفت ملت از آمدن این یک نفر نخواهد ترسید...»

دیگری گفت: «تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که می‌گفتم نباید امین‌السلطان به این مملکت بیاید، ولی دیشب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت

بروند و این نمی‌شود...^۱ دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: «اهالی مانع از ورود او نشوند. قصاص قبل از جنایت صحیح نیست...»^۲

پیداست که این نرمش و کرنش در برابر میرزا علی‌اصغر خان اتابک هوادار دولت تزار، نمی‌تواند بدون اشاره‌ی دست‌های مرموز پشت پرده روی دهد. چون می‌دانستند که نامبرده به دنبال مبارزات پیگیر علمای ایران با ستمگری‌ها و خودکامگی‌های او و در پی حکم تکفیر علمای نجف از صدارت کنار زده شد و از ایران گریخت. دولت انگلیس در آن هنگام که از حضور علما و پیشروان نهضت مشروطه در عرصه‌ی سیاسی و کنترلی که روی مجلس شورای ملی داشتند سخت اندیشناک بود، دولت اتابک را پیش از آنکه به زیان سیاست دولت خود ارزیابی کند، مایه‌ی سستی و ناتوانی پایه‌های قدرت رهبران نهضت عدالت خواهی و عالمان دینی می‌پنداشت و براین باور بود که اتابک با دستیابی به قدرت، به انتقام‌جویی از علمای دینی برخواید خاست و در راه کنار زدن آنان خواهد کوشید و بدین‌گونه درگیری و کشمکش شدیدی میان علما و دولت و دربار پدید خواهد آمد و دو طرف در راه حذف یکدیگر به تلاش‌هایی دست خواهند زد که بهره‌ی آن یگراست به حساب انگلیسیان واریز خواهد شد! لیکن در عمل دیدند که دولت اتابک به رویارویی با علما و پیشروان مشروطه برخاست، بلکه سیاست سازش و کنار آمدن با آنان را در پیش گرفت. پایگاه و جایگاه عالمان دینی و رهبران نهضت عدالت‌خواهی، توانمندتر و ریشه‌دارتر از آن بود که امین‌السلطان با آن پیشینه‌ی سیاه و بدنامی و رسوایی، اندیشه‌ی رویارویی با آنان را بتواند در سر بپروراند. از این رو، بریتانیا در این نقشه خود را بازنده و ناکام دید و ناگزیر به کارشکنی و رویارویی نامرئی با دولت امین‌السلطان برخاست. مجلس هم با او به ناسازگاری پرداخت و به کارشکنی‌هایی دست زد. دراین باره نوشته‌اند:

۱. از این دیدگاه می‌توان دریافت بیشتر کسانی که در آن روز در مجلس شورای ملی گرد آمده بودند، دارای چه پیشینه‌ای بوده و درباره‌ی دولت مردان چگونه می‌اندیشیدند.

۲. پیشین، ۲۵۳ و ۲۵۴.

... اتابک اعظم مدتی از حمایت ویژه‌ی مجلس برخوردار بود، به خصوص که صنایع‌الدوله رئیس مجلس نسبت به وی حسن نظر داشت و او را تایید می‌کرد... اواخر ماه اوت... صنایع‌الدوله که از اتابک حمایت می‌کرد از پست خود کنار رفت و به جای وی احتشام‌السلطنه انتخاب شد. پس از این واقعه اکثریت مجلس به تبعیت از رئیس جدید به صف مخالفان پیوستند و کار اتابک با برخورد خصمانه‌ای که از طرف پارلمان نسبت به وی اعمال می‌شد، مدام توقف داشت...^۱

کنار رفتن فردی و آمدن فرد دیگری نمی‌توانست در حمایت یا مخالفت «اکثریت مجلس» نسبت به امین‌السلطان نقش سرنوشت ساز داشته باشد. چنانکه آورده شد، وفاداران به نهضت عدالت خواهی در مجلس، نسبت به او دید منفی داشتند و این هشدار سران را که می‌گفتند با آمدن علی‌اصغر خان «و علی‌الایران السلام» به درستی برمی‌تافتند.

مهره‌های وابسته در مجلس نیز تا آن روز که گمان داشتند نامبرده به رویارویی با علمای اسلام برمی‌خیزد و بر ضد آنان به تلاش‌هایی دست می‌زند از او پشتیبانی کردند و یا دست کم در برابر او بی‌تفاوت ماندند. آن‌گاه که دریافتند دولت او بر آن نیست با رهبران نهضت عدالت خواهی و پیشروان نهضت مشروطه سر ستیز داشته باشد و بر آنان فشار وارد کند و دولت او در راستای سیاست انگلیسیان تداوم ندارد، به کار شکنی بر ضد او دست زدند و به نابودی او برخاستند و در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ (۲۱ رجب ۱۳۲۵)، در هنگام بیرون آمدن او از مجلس شورای ملی، دستیاران تقی‌زاده به ترور او دست زدند و او را از پای درآوردند. بدین‌گونه، انگلیسیان نه تنها دولت امین‌السلطان را که گرایش به روسیه داشت، فروپاشاندند، بلکه گام برجسته‌ی دیگری در راه شعله ورکردن آتش جنگ میان مجلس و محمدعلی شاه برداشتند و کشمکش‌ها را افزون ساختند. قاتل، جوانی به نام «عباس‌آقا صراف آذربایجانی» عضو انجمن بود که در هنگام فرار ظاهراً خودکشی کرد. برخی هم نوشته‌اند، چون خطر

۱. اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی روسیه‌ی تزاری درباره‌ی وقایع مشروطیت ایران، ترجمه‌ی حسین قاسمیان، به

کوشش احمد بشیری، جلد اول، نشر پروان، تاریخ انتشار ۱۳۳۶، ۲۱ و ۲۲.

دستگیری او و افشای راز باند آدمکشان می‌رفت، یحیی میرزا (برادر سلیمان میرزا) و یا حیدر عموغلی از تروریست‌های آن روز، او را از پای درآوردند.

بنا بر نوشته‌ی کسروی:

... حیدر عموغلی کشتن اتابک را به گردن می‌گیرد و چنین می‌گوید که تقی‌زاده هم آگاهی می‌داشته و برای این کار عباس‌آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی می‌بود برمی‌گزیند و دستور کار را می‌دهد. آن روز که عباس‌آقا تیر انداخت، حیدر عموغلی خود در جلوی بهارستان می‌بوده و می‌گویند برای کمک به عباس‌آقا ریگ به چشمان سربازان می‌پاشیده...^۱

کسروی به رغم یک سونگری‌هایی که در تاریخ‌نگاری خود به سود انگلیس و بر ضد

روسیه‌ی تزاری داشته است، در مورد دست

داشتن انگلیس و مهره‌های آن در کشتن اتابک

چنین می‌نویسد:

محمدعلی شاه در این هنگام هرچه

بیشتر تلاش می‌کرد که با مجلس

شورای ملی همراهی نشان دهد،

لیکن در برابر، فراماسون‌ها که زیر

نام «انجمن» به فتنه‌گری سرگرم

بودند، تلاش می‌کردند جو را ناآرام

سازند و میان او و رهبران و

پیشروان مشروطه آزرده‌گی و

آشفته‌گی پدید آورند.

... یک چیزی که می‌باید در پایان گفتار

بیفزایم اینست که انگلیسیان چون اتابک

را افزار دست سیاست روس

می‌شناختند، ازو آزرده می‌بودند و باشد

که کشته شدن او را آرزو می‌نمودند و

به دستگیری آقای تقی‌زاده از پیش

آگاهی داشتند...^۲

در پی ترور اتابک، انجمنی‌ها به شادی و

پایکوبی برخاستند و تاخت و تاز به دربار را

۱. تاریخ مشروطه ایران، ۴۴۹.

۲. همان.

فزونی بخشیدند. ظل‌السلطان (مسعود میرزا) پسر بزرگ ناصرالدین شاه که از هواداران سیاست انگلیس بود و در بدنامی، خونریزی و ستمگری می‌توان گفت سرآمد دودمان قاجار به شمار می‌رفت، در راه براندازی رژیم محمدعلی شاه، به پخش سلاح و پول در میان انجمنی‌ها دست زد. بنا بر گزارشی:

... از صبح تا پاسی از شب مقدار زیادی تفنگ و فشنگ از انبارهای ظل‌السلطان به مسجد سپهسالار حمل می‌شد. برای اتحاد و ارتباط بیشتر انجمن و پارلمان، در دیواری که بین ساختمان مسجد و مجلس قرار داشت دری باز شده بود... وکلای مردم و اعضای انجمن‌های انقلابی... شب‌ها جلسات مشترکی ترتیب می‌دادند... ظل‌السلطان هم در جلسات شبانه‌ی پارلمان و انجمن شرکت داشت. گویا در آن جلسات طرح ساقط کردن شاه و انتصاب شاهزاده‌ی ارشد قاجار [ظل‌السلطان] به عنوان نایب‌السلطنه ریخته شده بود. انجمن تبریز پا را فراتر نهاده و تلگرام‌هایی را به نمایندگان خارجی ارسال کرد که در آنها گفته می‌شد ملت بیش از این محمدعلی را، شاه خود ندانسته و فرمان بردار کسی است که مجلس وی را به سلطنت انتخاب کرده باشد. تلگرام مشابهی به خود شاه و کلیه‌ی مقامات ولایت‌ها و انجمن‌ها ارسال شده بود...^۱

◆ فراماسون‌ها در اندیشه‌ی آتش‌افروزی

انجمنی‌ها با انگیزه‌ی شعله‌ور کردن آتش جنگ و سرکوب پیشروان عدالت و عدالتخواهان وارسته به دست قزاقان رژیم محمدعلی شاهی، پیاپی اطلاعیه‌هایی مبنی بر عزل او از سلطنت صادر می‌کردند. گاه به نام «همه ملت» او را به عنوان شاه به رسمیت نمی‌شناختند و گاه از ملت می‌خواستند که او را شاه ندانند! بدون اینکه پروا کنند که در پی برقراری نظام پارلمانی در

۱. اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه روسیه، پیشین، ص ۸۷. کسروی می‌نویسد: «امروز شمار تفنگ‌ها نیز بیشتر گردید، به صدها رسید و از صدها به هزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دوهزار و هفتصد تفنگ می‌داشتند...» تاریخ مشروطه، ص ۵۱۲، لیکن نمی‌گوید این سلاح‌ها از کجا می‌آمد.

کشور و رسمیت یافتن قانون اساسی، چگونه «انجمن تبریز» به خود رخصت می‌دهد که فرمان عزل شاه را صادر کند؟ این‌گونه کردار و رفتار، نشان از این واقعیت دارد که انجمنی‌ها نه خواهان مشروطه بودند، نه هوادار قانون و قانونمداری، بلکه نقشه‌ها و برنامه‌های دیگری در کار بود و دست‌های دیگری انجمن‌ها را برپا می‌کرد و می‌چرخاند. در گزارشی آمده است:

... در روز هفتم دسامبر ۲۷ آذر [۱۲۸۶] ۱۴ ذیقعدہ [۱۳۲۵] انجمن تبریز تلگرام‌هایی را به کلیه میسیون‌ها و مجلس ارسال کرد که در آنها با اشاره به تخلفات محمدعلی شاه از سوگندی که ادا کرده و کارهای مخالف با قانون اساسی که از او سر زده است، از ملت خواسته شده که دیگر وی را شاه ندانسته و فردی را که توسط پارلمان محترم تعیین خواهد شد شاه بشناسند...^۱

فردای آن روز (۲۸ آذرماه ۱۲۸۶) تلگرام دیگری از انجمن تبریز مخابره می‌شود. در این تلگرام آمده است:

... شاه ما که طبق قانون اساسی به قرآن سوگند یاد کرده بود، از وعده‌ی خود سرباز زده است. به همین جهت، ما (همه ملت) بر طبق آیه‌ی قرآن وی را دیگر شاه ندانسته و از کسی اطاعت خواهیم کرد که پارلمان محترم وی را به مقام سلطنت برگزیند...^۲

با وجودی که انجمنی‌ها و دیگر دست‌افزاران انگلیس با تندروی‌ها آتش اختلاف را دامن می‌زدند، لیکن در دربار و نزد شاه چنین وانمود می‌شد که این مشروطه خواهان هستند که بی‌پروا بر شاه می‌تازند و اندیشه‌ی براندازی دارند. از آن طرف، به پیشروان مشروطه و مجلسیان نیز پیوسته گوشزد می‌شد که محمدعلی شاه در اندیشه‌ی ریشه‌کن کردن مشروطه و نظام پارلمانیست و با برقراری قانون در کشور سر ناسازگاری دارد.

با این وجود محمدعلی شاه از خود شکیبایی و خویشتن‌داری نشان می‌داد و از تندروی و پرخاشگری دوری می‌گزید. پیوسته بر آن بود با مجلس و پیشروان مشروطه به شیوه‌ای کنار

۱. پیشین، ص ۷۴.

۲. پیشین، ص ۶۳.

آمده و راه سازش و همدلی را باز نگهدارد. با آنکه انجمنی‌ها از جشن و چراغانی و آذین‌بندی به مناسبت زاد روز او پیشگیری کردند، به روی خود نیاورد و رنجشی از خود نشان نداد. مجلس، سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه‌ی دربار را کاهش داد، محمدعلی شاه از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. در برابر اعلامیه‌ها و تلگرام‌هایی که انجمن تبریز به عنوان کنار زدن او از سلطنت صادر می‌کرد، واکنشی از او دیده نشد. آنگاه که انجمنی‌ها به او پیام دادند که امیربهادر جنگ، سعدالدوله و علاءالدوله را برکنار و از تهران دور کند، در پاسخ تنها به این بسنده کرد که این کار، خودسر نشاید و «... اخراج هر فرد از پایتخت می‌تواند فقط پس از آنکه مجرمیت و گناه آنان توسط دادگاه به اثبات رسید، صورت پذیرد...»^۱ آنگاه که مجلس درخواست او را سبک شمرد و آن را رد کرد^۲ با نرمی و آرامی پاسخ داد: «درخواست ما آرامش و سامان کشور و آسایش مردم است و آرزو و یا خواست دیگری نمی‌داریم...»^۳ در برابر زبان درازی‌ها و زشت‌گویی‌های انجمنی‌ها نیز برنیاشفت و شکیبایی از دست نداد.^۴

◆ بمب اندازی به سوی کالسکه‌ی شاه

این بردباری‌ها و خویش‌داری‌های او آیا از روی بیم و بی‌جربرگی بود یا از روی خردمندی و آگاهی از نقشه و نیرنگ انگلیس، روشن نیست، لیکن به هر سبب و علت که بود،

۱. پیشین، ص ۷۲.

۲. محمدعلی شاه طی نامه‌ای به مجلس دو چیز خواست: یکی آن که مجلس از مرز خود نگردد و به کارهای دولت و قوه مجریه وارد نشود، دیگر آنکه انجمن‌هایی که مایه‌ی آشوب هستند، برچیده شود. مجلس پاسخ داد: «...مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاده، این دولتست که باید مرز خود شناسد و جلوی کار مجلس نگیرد. اما انجمن‌ها از روی قانون اساسی آزاد است ولی هرگاه بی‌قانونی نمودند، باید دولت جلو گیرد...».

۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۰۱.

۴. یکی از زشت‌گویی‌های انجمنی‌ها به محمدعلی شاه را کسروی چنین بازگو کرده است:

«امروز تهرانی‌ها در دشمنی با محمدعلی میرزا اندازه نشناختند و آنچه می‌دانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او «ام الخاقان» را به زبان‌ها انداختند و سخنانی را که در سی و اندی سال پیش درباره‌ی آن زن گفته شده بود، سخنانی که بنیادی جز پندار و گمان نمی‌داشت تازه گردانیدند...» تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۴۱.

خشم و کین انجمنی‌ها و دیگر دست‌افزاران دولت انگلیس را افزون می‌ساخت. آنها از اینکه محمدعلی شاه به رغم آن فتنه‌گری‌ها و پرخاش‌گری‌ها به ستیز با رهبران و پیشروان نهضت عدالت خواهی برنمی‌خیزد و آتش جنگ را شعله‌ور نمی‌کند، سخت آشفته بودند. از این رو، بر آن شدند به ترفندی دست بزنند که تیر خلاص به روحیه‌ی آشتی‌جویانه‌ی محمدعلی شاه باشد و به شکیبایی و بردباری او پایان بخشد.



انگلیس و دستیاران آن در ایران که زیر عنوان « انجمن » کار می‌کردند از امین‌السلطان به سبب گرایش او به روسیه ناخشنود بودند و او را بازوی توانایی برای استواری سلطنت محمدعلی شاه می‌دیدند از سوی دیگر چون دولت او را در راستای تضعیف عالمان اسلامی و پیشروان نهضت مشروطه ارزیابی می‌کردند، در آغاز کار با دولت او سازگاری نشان دادند.

روز آدینه، هشتم (یا نهم) اسفندماه ۱۲۸۶ (۲۵ محرم ۱۳۲۶)، محمدعلی شاه آهنگ دوشان تپه را داشت که دار و دسته‌ی تقی‌زاده بمبی به سوی کالسکه‌ی او انداختند. چند تن زخمی و کشته شدند. شاه که در کالسکه‌ی دیگری نشسته بود، آسیبی ندید. بمب‌انداز - بنا بر نوشته‌ها و گزارش‌ها - «حیدر عموغلی» بود که از ششلول‌بندهای تقی‌زاده به شمار می‌رفت. پس از ترور اتابک، این دومین شاهکار او بود که طبق سیاست انگلیسی‌ها به اجرا درآمد. اینکه او آیا به راستی اندیشه‌ی ترور محمدعلی شاه را داشت یا دستور این بود که با این بمب‌اندازی شاه را به خشم آورد و این پندار را در او استوار سازد که پیشروان نهضت عدالت

خواهی تا مرز کشتن او ایستاده‌اند، به درستی روشن نیست.



دولت انگلیس در آن هنگام که از حضور علما و پیشروان نهضت مشروطه در عرصه‌ی سیاسی و کنترلی که روی مجلس شورای ملی داشتند سخت اندیشناک بود، دولت اتابک را پیش از آنکه به زیان سیاست دولت خود ارزیابی کند، مایه‌ی سستی و ناتوانی پایه‌های قدرت رهبران نهضت عدالت خواهی و عالمان دینی می‌پنداشت.

نکته اینجاست که این حمله و بمب‌اندازی در هنگامی روی داد که بنا بر اعتراف برخی از بدبین‌ترین کسان به محمدعلی شاه، او راه همراهی با مجلس و نگهداری آن را برگزیده بود و از کارهای مجلس - حتی به صورت کتبی - اظهار خرسندی و خشنودی می‌کرد.

باید دانست که کسروی در تاریخ‌نگاری خود از آغاز تا پایان کوشیده است محمدعلی شاه را دشمن سوگند خورده‌ی مشروطه و مجلس بنمایاند و چنین وانمود کند که انگار او از مادرزادی با مشروطه و آزادی دشمنی داشت و هرگز نمی‌توانست با آن کنار بیاید و در هر موردی که سخنی و موضعی از او آورده است که نشان از دید مثبت او نسبت به

مشروطه دارد، بی‌درنگ در کنار آن واژه‌های «دورویی»، «دروغ‌پردازی»، «رویہ کاری»، یا «از روی ترس» و... ردیف کرده است، با این وجود موضع او را پیش از بمب‌اندازی چنین بازگو می‌کند:

... محمدعلی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکو می‌نمود و می‌توان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده و خواه ناخواه گردن به نگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری به سوی دوستی با مجلس برمی‌داشت. از جمله در آغازهای اسفند چون مجلس توانست قانون انطباعات را به پایان رساند شاه آن را فرصت شمرده دستخطی به نام خشنودی و خرسندی از کارهای مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده

گردید، لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می‌بود، داستانی رخداد که آب را گل آلود گردانید...^۱

محمدعلی شاه در برابر بمب‌اندازی و به اصطلاح سوء قصد به جان‌ش، خونسردی خود را از دست نداد و به کار ناروایی برنخاست، تنها شهربانی را برای یافتن بمب‌گذاران زیر فشار گذاشت و چون از پیگیری و جستجوی شهربانی برابندی دیده نشد، نامه‌ای به مجلس نوشت و چنین هشدار داد:

... اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدام مجدانه به عمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود...^۲

شهربانی در جستجوی بمب‌اندازان، شبانه به خانه‌های این و آن یورش می‌برد و کسانی را دستگیر می‌کرد و به بازجویی می‌کشید تا اینکه در شب چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۲۸۷ (۶ ربیع الاول ۱۳۲۶) چهارتن از کارکنان چراغ گاز را که یکی از آنان حیدر عموغلی بود دستگیر کردند و برای بازجویی به کاخ گلستان گسیل داشتند. همدستان حیدر عموغلی برای اینکه نگذارند بازجویی صورت گیرد و پرده از روی توطئه‌های پشت پرده کنار رود، با دستاویز اینکه شهربانی هنگام دستگیری آنان قانون‌شکنی‌هایی کرده، نیمه شب به خانه‌ها ریخته، با دستگیر شدگان بدرفتاری کرده و آنان را به جای بردن به عدلیه به کاخ گلستان گسیل داشته است، جار و جنجال و هیاهو به راه انداختند. انجمنی‌ها به گردهمایی و نامه پراکنی دست زدند و مجلس را به واکنش و واخواهی وا داشتند و چنین وانمود کردند که بازداشت شدگان بی‌گناهند! و بدین گونه آنان را از چنگ قانون رهانیدند.^۳

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۴۲.

۲. پیشین، ص ۵۴۹.

۳. پس از آزادی دستگیرشدگان، انجمنی‌ها و عناصری از مجلس به صدا درآمدند که چرا شهربانی چند تن از بی‌گناهان را دستگیر کرده است و تا آن پایه فشار آوردند که امیر معظم حاکم تهران و رئیس شهربانی از کار



(محمدعلی شاه و عده‌ای از درباریان و شاهزادگان در باغ شاه چند روز قبل از بمباران مجلس شورای ملی)

◆ کوچیدن محمدعلی شاه به باغ شاه

از آن سو روزنامه‌های وابسته به فراماسون‌ها نیز در نوشته‌های خود به زشت گویی و تاخت و تازها بر ضد او پرداختند و درباره‌ی کنار زدن او از سلطنت قلم زدند و بدین گونه به او باوراندند که مشروطه خواهان و مجلسیان به جز براندازی او خرسندی نمی‌دهند و آرام نمی‌گیرند به ویژه آن گاه که خبردار شد نشست‌هایی در خانه‌ی عضد الملک (رئیس ایل قاجار) بر پا شده است و انجمنی‌ها همراه برخی از قاجاریان و شاهزادگان و دار و دسته‌ی ظل السلطان به گفتگو و رایزنی نشسته‌اند و به دنبال آن عضد الملک همراه مشیر السلطنه به نزد او آمدند و دور کردن چند تن از نزدیکان او را خواستار شدند، برای او جا افتاد که توطئه‌ی براندازی و ربودن تاج و تخت او با همدستی ظل السلطان و انجمنی‌ها و مجلسیان در دست اجرا

قرار دارد. از این رو بر آن شد پیش دستی کند و بساطی را که برای کودتا بر ضد او چیده شده است، از میان ببرد. او به ظاهر امیر بهادر جنگ، شاپشال و چند تن دیگر را را کنار زد. لیکن درنهان نقشه‌ی سرکوب مخالفان را با شدت هر چه بیشتری دنبال کرد.

روز پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ (۴ جمادی الاولی ۱۲۲۶)، محمدعلی شاه به گونه‌ای شتاب زده و ناگهانی از تهران بیرون رفت و در باغ شاه جای گزید.

این حرکت او، مایه‌ی نگرانی آگاهان ملت شد. آنان به درستی دریافتند که نقشه‌ی خطرناکی بر ضد مجلس و پیشروان راستین مشروطه در میان است. بهبهانی و طباطبایی طی تلگرام‌هایی به علمای شهرستان‌ها، موضوع را گزارش کرده چنین هشدار دادند: خدمت علمای اعلام و حصون اسلام،

انجمن ولایتی و سایر انجمن‌ها

تبعید چند نفر از درباری‌ها از قبیل امیر بهادر که از اول مشروطیت به شدت مشغول افساد و اخلال روابط بین ملت و مقام سلطنت بوده است و فسادشان به دامن خارج دراز گشته، استقلال مملکت را در معرض خطر عاجل گذاشته، مکرر به انواع وسایل متناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود، چند روز قبل قاطبه‌ی امرا و سرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملک

مهره‌های وابسته در مجلس نیز تا آن روز که گمان داشتند نامبرده به رویارویی با علمای اسلام برمی‌خیزد و بر ضد آنان به تلاش‌هایی دست می‌زند از او پشتیبانی کردند و یا دست کم در برابر او بی‌تفاوت ماندند. آن‌گاه که دریافتند دولت او بر آن نیست با رهبران نهضت عدالتخواهی و پیشروان نهضت مشروطه سرستیز داشته باشد و بر آنان فشار وارد کند و دولت او در راستای سیاست انگلیسیان تداوم ندارد، به کار شکنی بر ضد او دست زدند و به نابودی او برخاستند.

متحصن و تبعید آنها را از دربار استدعا نمودند قبول شد ولی باز از قوه به فعل نرسید. روز پنجشنبه اعلی حضرت به صورت خیلی موحشه بغتتا به باغ شاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی را در آنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه در موقع شرفیابی چند نفر از سران، امرا را امر به توقیف فرموده^۱ و دروازه‌ها را توپ گذاشته‌اند. حال حاضره خیلی موحش، اهالی مشوش، سیم‌ها مقطوع کلیه، انهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب الوقوع، اقدامات سریعه که نتیجه هر طور است زودتر به تهران برسد.

عبدالله الموسوی بهبهانی، محمد بن صادق طباطبایی^۲

این تلگرام در روز دوشنبه ۱۸ خرداد ۱۲۸۷ (۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶) به رشت و قزوین مخابره شد و شاید به دیگر شهرها نیز مخابره شده باشد.

در پی رسیدن این تلگرام به رشت، نگرانی و ناآرامی شهر را فراگرفت، مردم از کار دست کشیده و به خیابان‌ها ریختند و از علما و مشروطه‌خواهان هواداری کردند. این حرکت اعتراض آمیز در رشت که بی‌گمان در دیگر شهرها نیز روی داده است، محمدعلی شاه را نگران کرد و بر آن داشت طی تلگرامی چنین وانمود کند:

... پاره‌ای شهرت‌های بی‌اصل، مطلقاً صحت ندارد. مجلس شورای ملی در کمال نظم، وکلا در تحت حمایت شخص ما مشغول کار خود هستند و دولت با مجلس به هیچ وجه من الوجوه در مقام مناقشه و مخالفت نبوده و نیست... لیکن بعضی از وعاظ و ارباب جراید که از حدود قانونی خودشان تجاوز کرده، قصدی جز القای فتنه در مملکت ندارند و به دستکاری بعضی انجمن‌های دارالخلافه، مانع اجرای قوانین موضوعه و اسباب

۱. این امیران جلال الدوله (پسر ظل السلطان) علاءالدوله و سردار منصور بودند که بی‌درنگ به فرنگ تبعید شدند.

۲. اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران، به کوشش دکتر جهانگیر قائم مقامی، چاپ میهن، تهران: ۱۳۴۸، ص ۲۳. در عنوان تلگرام در کتاب یاد شده، تاریخ صدور تلگرام را ۹ جمادی الاولی آورده است لیکن از آنجا که در متن تلگرام آمده است دیروز (یکشنبه)، به دست می‌آید که صدور تلگرام دوشنبه ۸ جمادی الاولی می‌باشد.

پریشانی حواس وزرا و وکلای شده‌اند جدا دولت تعیین حدود و رفع شر آنها را از مجلس

به توسط وزرا قانوناً مطالبه می‌دارد.^۱

او چنانکه در تلگرام بالا آورده است، بیرون کردن شماری از عناصر مرموز و به گفته‌ی کسروی «آشوبگران» را از مجلس می‌خواست مانند «جمال الدین واعظی»، «میرزا نصرالله اصفهانی (ملک المتکلمین)»، «میرزا جهانگیر خان (مدیر صوراسرافیل)»، «محمد رضوی شیرازی (مدیر مساوات)» و... که آتش بیار معرکه بودند. اگر این چند تن را که بنا بر اعتراف مخالف و موافق، از سران فتنه و فساد و نا آرامی و هرج و مرج بودند، از شهر دور می‌کردند، شاید بهانه از محمدعلی شاه گرفته می‌شد و فاجعه‌ی خون بار بمباران مجلس پیش نمی‌آمد. لیکن مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت و در برابر او سرسختی و یک دندگی نشان داد و در برابر، انجمنی‌ها از هر شهر و دیاری تلگرام‌هایی در رد و نفی او از ایران مخابره کردند و کنار زدن او را از سلطنت خواستار شدند. اینان نه دل در گرو مشروطه داشتند و نه برای مردم دلسوزی می‌کردند. روی وابستگی به بیگانگان، جز پیاده کردن نقشه‌ها، نیرنگ‌ها و توطئه‌های لندن و مسکو، انگیزه و اندیشه‌ای نداشتند. تنها انگیزه‌ی آنان انجام مأموریت بود. در مجلس نیز وضع به همین گونه بود. چنانکه کسروی نیز می‌نویسد:

... اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می‌بودند: یک دسته دل از مشروطه کنده و اینان نه تنها کاری انجام نمی‌دادند، کارشکنی نیز می‌نمودند... یک دسته اگر هم با دربار بستگی نمی‌داشتند، خود کسان بی‌رنگی می‌بودند و مشروطه و خودکامی را با یکدیگر می‌دیدند... یک دسته مشروطه را می‌خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست می‌داشتند و در این هنگام تا می‌توانستند کناره‌جویی نشان می‌دادند، چند تنی نیز ابزار دست بیگانگان می‌بودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنها نمی‌نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از این

گونه می نمودند که در خور هیچ امیدی نمی بودند. تنها یک دسته‌ی اندکی از جان و دل مشروطه را می خواستند و اینان نیز سررشته را گم کرده نمی دانستند چه کنند...^۱

پیشروان مشروطه مانند بهبهانی و طباطبایی تا واپسین لحظه‌ها تلاش می کردند که از جنگ و خونریزی پیشگیری کنند و محمدعلی شاه را از دست زدن به کارهای خشونت بار و ویرانگر بازدارند و به خردمندی و عاقبت اندیشی وا دارند، این هنگامی بود که تقی زاده و دیگر فراماسون‌ها در مجلس و انجمن‌ها هوادار جنگ و ستیز با دربار و محمدعلی شاه بودند و برای واداشتن او به حمله به مشروطه خواهان از هیچ دسیسه‌ای پروا نمی کردند. بهبهانی و طباطبایی به همراه سید جمال‌الدین افجه‌ای، افزون بر تلگرام‌ها و نامه‌هایی که برای علمای ایران می فرستادند و از آنان برای پیشگیری از جنگ داخلی کمک می خواستند، تلگرامی نیز برای علمای نجف فرستادند و اوضاع خطرناک کشور را به آنان آگاهی دادند:

چند روزی است که اعلی حضرت بدون بهانه با هیئت موحشه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را بعد از دوسه روز حبس، تبعید، ملت در کمال استیحاخ و خوف، قتل نفوس فوق العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریع
النتایج فورا لازمست.

داعی عبدالله الموسوی البهبهانی، الراجی جمال الدین الحسینی، محمدبن صادق
الطباطبایی

علمای نجف در پاسخ، دو تلگرام زیر را فرستادند:

تلگرام موحش موجب ملامت فوق العاده گردید. با اقدامات غیر مترقبه آنچه متوقف
علیه حفظ اسلام و مسلمین است، معمول فرمایید. عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را
سریعا اطلاع.

محمد حسین، محمدکاظم - عبدالله المازندرانی

تهران

توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم.

عموم صاحب منصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و سر حد داران ایران ایدهم الله تعالی.

به سلام وافر مخصوص می‌داریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده‌ی آن برادران محترم بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هر که باشد ولو با تعرض بر مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر عجل الله فرجه است باید تحرز و ابدا بر ضد مشروطیت اقدام ننمایند...

با وجودی که انجمنی‌ها و دیگر دست‌افزاران انگلیس با تندروی‌ها آتش اختلاف را دامن می‌زدند، لیکن در دربار و نزد شاه چنین وانمود می‌شد که این مشروطه‌خواهان هستند که بی‌پروا بر شاه می‌تازند و اندیشه‌ی براندازی دارند.

به دنبال تلگرام‌های اعتراض آمیز علمای نجف و بسیاری از علمای ایران و پشتیبانی آنان از نظام مشروطه و نکوهش هر گونه کار کرداری که مایه‌ی آسیب رسیدن به آن نظام شود و فراخوانی نظامیان به خودداری از تیراندازی به مردم، محمدعلی شاه تلگرامی برای علمای اسلام در سراسر ایران مخابره کرد که بخشی از مطالب آن در پی می‌آید:

... در این موقع که برای رفع و جلوگیری از پاره‌ای اغتشاشات داخله و طرد و منع بعضی مفسدین، به طوری که

به عموم ولایات دست خط نمودیم لازم دانستیم شروع به بعضی اصلاحات کنیم و امنیت را که از تمام مملکت سلب شده بود به هر نحو ممکن شود اعاده دهیم، با مغرضین به اشتباه کاری و خلط مبحث اذهان عامه را مشوب ساخته و همچو اظهار داشتند که شاید قصد ما العیاذ بالله عدم مساعدت با اساس مقدس مشروطیت است و

تلگرافاتی هم که ناشی از این خیال بی‌اصل بود از بعضی ولایات ملاحظه شد. برای رفع اشتباه و اطمینان قلوب عامه لازم شمردیم اوضاع حالیه مملکت و عقاید باطنیه خودمان را به توسط علمای اعلام که پیشوایان دینی و حقیقت اسلامند، به عموم ملت و فرزندان خودمان اظهار نماییم ... از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم تمام همّ خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آن قدری که خود در قوه داشتیم و اسباب فراهم بود، از پیشرفت این اساس قصور نورزیده تا مشروطیت دولت و آزادی ملت را مستحکم ساختیم ولیکن متاسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی مفسد و مغرض، وسیله‌ی پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که منافی و مباین با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده و در ذهن عوام به نوع دیگر رسوخ دادند، خاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیدند مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود به انواع حيله و دسيسه گاهی به زبان ناطقین و زمانی به عبارات و اشارات در روزنامه‌جات به اسم ترک کهنه‌پرستی و خرافات عقیده، اذهان ساده عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهرالصلاح، به لباس مشروطیت جلوه داده تا به حدی که عامه را از ذکر مصیبت و پاره‌ای اعمال خیریه‌ی دیگر که بنای شرع مقدس بر آنهاست بازداشته و به اینها اکتفا نکرده نسوان را به تشکیل انجمن و گفتگوی آزادی واداشتند. دیدم نزدیک است در ارکان مقدس نبوی رخنه وارد آورند و مقصود حضرت ختمی مرتبت را از فرمایش «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» بالمره از بین ملت اسلام مرتفع سازند، چنانچه بعضی خیالات و اقدامات آنها به سمع جناب عالی نیز رسیده و امروز به نوعی اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ داده که علمای اعلام و بزرگان اسلام تهران نیز تا یک درجه از جلوگیری عاجز مانده‌اند...

بر حسب وظیفه شخصی زیاده از این تحمل و سکوت را جایز نشمرده‌ام اول برای حفظ و حراست دین مبین اسلام و دیگر برای نگاه داری سلطنتی که اجداد و نیاکانم به قیمت جان و قدرت شمشیر به دست آورده به موهبت خداوندی و توجه امام عصر عجل الله فرجه به من تفویض شده از فساد آن جلوگیری نمایم و وجود آنها را که اسباب هرج

و مرج و بی‌نظمی تمام مملکت گشتند، از این مملکت طرد و منع کردم... و مجدداً به همه اعلام می‌نماییم که مشروطیت مشروعه را ما خودمان در کمال میل و رغبت امضا نموده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام قوا خواهیم کوشید و انشاءالله به برکت اولیاءالله در هر نوع مساعدت با این اساس که مستلزم ترقی دولت و آسایش ملت خودمان، است مضایقه نخواهیم نمود...^۱

این تلگرام در ۲۸ خرداد ۱۲۸۷ (۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶) مخابره شده است. محمدعلی شاه هم‌زمان با این، تلگرام دیگری به علمای نجف مخابره کرده است که از نظر مضمون و محتوا به هم نزدیک است و به آوردن آن در این فراگرد نیازی نباشد.^۲

محمدعلی شاه در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۲۸۷ (۲۰ جمادی الاولی) نیز پاسخ بلندی به لایحه‌ی مجلس داد و روی یک سلسله قانون شکنی‌ها و بی‌نظمی‌ها انگشت گذاشت و پای‌بندی خود را به قانون اساسی و نظام پارلمانی مورد تأکید قرار داد^۳ که نشان از این نکته دارد که نامبرده بر خلاف نوشته‌های برخی از تاریخ نگاران، اندیشه‌ی براندازی در سر نداشته است. اگر چنین نقشه و اندیشه‌ای را دنبال می‌کرد می‌توانست با بسیاری از مردم و علما و روحانیان که در سراسر کشور از مشروطه بیزار می‌کردند و شعار می‌دادند که «ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم»^۴ هم صدا شود و با دستاویز اینکه مردم با نظام مشروطه مخالفند رسماً بر ضد آن اعلام موضع کند، لیکن می‌بینیم که او نه تنها چنین نکرد، بلکه دستور پراکندن مخالفان مشروطه را صادر کرد و «دستور داد شیخ زین العباد را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه» و دیگر بدگویان به مشروطه را از رفتن به منبر بازدارند.^۵

۱. اسناد تاریخی وقایع مشروطه، ص ۳۷.

۲. بخشی از آن در کتاب تاریخ مشروطه ایران ص ۶۱۶ آمده است.

۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۱۹.

۴. درباره‌ی گردهمایی‌ها و مخالفت‌ها بر ضد مشروطه به تاریخ بیداری ایرانیان، از ص ۵۰۵ تا ۵۱۴ مراجعه کنید.

۵. همان، ص ۲۲۶.

◆ کودتا بر ضد عدالت خواهان

فراماسون‌ها و دیگر مهره‌های وابسته به بریتانیا با توطئه‌های دراز مدت و دامنه‌دار، سرانجام توانستند محمدعلی شاه را به سرکوبی رهبران مشروطه وادارند و به دست او کودتایی را بر ضد عدالت و قانون تدارک ببینند. او بر آن شد که برای حفظ تاج و تخت خود بر مخالفان بتازد و آنان را از سر راه قدرت خویش کنار زند. ولی آنچه روی داد سرکوبی مخالفان تاج و تخت او نبود، بیشتر آنان توانستند به آسانی از صحنه بگریزند و هیچ‌گونه آسیبی نبینند این پیشروان نهضت مشروطه و آزادی خواهان راستین بودند که به دست قزاقان سلطان قاجار و نظامیان روسیه قربانی شدند و از پای درآمدند.

انگلیس با همدستی روسیه با کشاندن محمدعلی شاه به جنگ، به یک کرشمه دو کار کرد:

۱. آزادی خواهان و عدالت خواهان راستین را سرکوب و پراکنده کرد.
۲. راه را برای به قدرت رسیدن فراماسون‌های بی‌وطن، خودکامه و ستم پیشه هموار ساخت.

روز سه‌شنبه ۲ تیرماه ۱۲۸۷ (۲۳ جمادی

الاولی ۱۳۲۶)، دسته‌هایی از قزاقان سواره و

پیاده و سرکردگان روسی، خیابان‌های پیرامون مجلس شورای ملی، میدان بهارستان و مسجد سپهسالار را فراگرفتند و مردم را از گردهمایی و رفت و آمد به مجلس و مسجد سپهسالار بازداشتند و یک دسته از قزاقان به حیاط مدرسه‌ی سپهسالار وارد شدند و در آنجا به کنترل ایستادند. لیکن با حمله‌ی دسته‌ای از انجمنی‌های سلاح به دست روبرو شدند و چون دستور تیراندازی نداشتند، ناگزیر به عقب نشینی شدند. قزاقان و سرکردگان روسی چون نقشه‌ی

حمله و جنگ و گریز نداشتند، در اندیشه‌ی سنگر بستن و پناهگاه درست کردن نبودند. در میدان بهارستان و خیابان‌های پیرامون آن به گشت زنی و کنترل ایستاده بودند و چون دستور داشتند از رفت و آمد کسان به مجلس پیشگیری کنند،^۱ سید جمال افجه‌ای را که به سمت مجلس حرکت می‌کرد جلو می‌گیرند و از رفتن باز می‌دارند. بنا بر نوشته‌ی کسروی:

... افسران روسی... برای بیم دادن [آنها] دهانه‌ی توپی را به سوی آنان برگردانیده

آتش کردند. این توپ هوایی [یا بی‌گلوله] بود و گزندی از آن به کس نرسید...^۲

در این هنگام انجمنی‌ها (گویا انجمن آذربایجان) که انگیزه‌ی درگیری داشتند، نارنجکی به سمت قزاق‌ها می‌اندازند و به این گونه، آتش جنگ را شعله ور می‌سازند. چنانکه نوشته‌اند:

... در وقت ورود آقا سید جمال افجه‌ای مانع ورود ایشان می‌شوند که انجمن آذربایجان در مقام حمایت از آقا تیر می‌اندازند به قزاق و یک نارنجک هم می‌اندازند. به این انداختن بم (بمب) و شلیک بی‌موقع، قزاق بر می‌گردد در باغ شاه و اذن شلیک را گرفته مراجعت می‌کنند. به شلیک توپ، مجلس را منهدم و خراب می‌کنند...^۳

۱. نوشته اند: «... صبح، احدی را مانع خروج نبودند الا اینکه کسی را نمی‌گذاشتند وارد شود...» تاریخ بیدای ایرانیان،

ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۲۶.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۱۵۷.

کسروی نیز از «مامان‌توف» یکی از نویسندگان روسی که در آن روز در تهران می‌زیسته است، روایت می‌کند که چون: «... گمان ایستادگی نمی‌رفت... به قزاقان دستور تیراندازی داده نشده بود» و بعد با شگفتی می‌پرسد «با آن آمادگی مجاهدان و با آن سنگربندی‌ها، چگونه گمان ایستادگی نمی‌رفت!» و آن گاه به این نکته اشاره می‌کند که «قزاقان سنگر نیستند، با گفته مامانتوف سازگار می‌آید...» و در پایان این گونه برداشت می‌کند که: «کسانی که خود از نمایندگان و آزادی‌خواهان با دربار راه می‌داشتند، برای شیرین‌کاری به دربار، چنان دل‌گرمی می‌دادند...»^۱



(عمارت مجلس شورای ملی پس از بمباران توسط
لیاخوف در ایام مشروطیت)

لیکن واقعیت این است که محمدعلی شاه هرگز اندیشه‌ی یورش به مجلس را در سر نداشت، او از بیم توطئه‌ی کسانی که تاج و تخت او را تهدید می‌کردند نیروهای نظامی و فرماندهان روسی را به خیابان‌ها کشانده بود تا زهر چشمی از مخالفان بگیرد و روی اوضاع کشور کنترل داشته باشد و هر گونه توطئه‌ی براندازی را پیش از آغاز سرکوب کند. از این‌رو آنگاه که درگیری پیش آمد شمار زیادی از قزاقان پیرامون مجلس که نه سنگری داشتند و نه پناهگاهی، از پای در آمدند و یا ناگزیر شدند در برخی کوچه‌ها و خیابان‌های دور دست پناه بگیرند.

یکی از عناصر وابسته به انجمن جنگ افروزان، در نوشته‌های خود داستانی را بازگو می‌کند که نشان از این واقعیت دارد که انگیزه‌ی محمدعلی شاه از آوردن قزاقان به میدان بهارستان و خیابان‌های پیرامون مجلس، جنگ و درگیری نبوده است:

... چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحب منصبان قزاق گفتگو می‌کنند، بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمی‌کند، قزاقان می‌گویند با شما جنگ نداریم. مجاهدان می‌گویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب می‌دهند این کار را هم نخواهیم کرد. مجاهدین می‌گویند پس قدری دورتر از در بهارستان بروید، قزاقان قبول کرده دور می‌شوند. در این حال آقا سید عبدالله، سید محمدعلی تهرانی را فرستاد رئیس قزاقان را که در نگارستان است آورده از او می‌پرسد شما چه مأموریت دارید؟ جواب می‌دهد مأمور جنگ نیستیم، آمده‌ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم...^۱

در پی آغاز حمله‌ی قزاقان به مجلس و بمباران آن، هواداران جنگ که تا دیروز از آخرین سنگر و آخرین نفس سخن می‌گفتند، بی‌درنگ به عقب‌نشینی دست زده از صحنه گریختند. انجمنی‌ها، فراماسون‌ها و دست‌افزاران دولت انگلیس با آغاز جنگ میان محمدعلی شاه و مجلس، نفس راحتی کشیدند و مأموریت خود را پایان یافته دانستند و به جاهای امن پناه بردند.

◆ تقی‌زاده مرد هزار چهره

تقی‌زاده این عنصر هزار چهره که در به راه انداختن جنگ میان مجلس و محمدعلی شاه نقش ریشه‌ای و ویرانگری داشت، در روز بمباران مجلس نه تنها بیرون نیامد و در صحنه‌ی درگیری وارد نشد، بلکه با تغییر چهره و کلاه فرنگی به سفارت انگلیس پناه برد تا پاداش خدمت‌هایی را که به آن دولت کرده است، بستاند.

تقی‌زاده پیش از درگیری نظامی میان شاه و مجلس دو نقشه را با سر سختی دنبال می‌کرد؛ یکی آنکه از هرگونه کنار آمدن و تفاهم میان طرفین پیشگیری کند و راه آشتی را ببندد و دیگر آنکه با یک سلسله نویدها و دروغ بافی‌ها، کسانی را به رویارویی و ستیز با محمدعلی شاه دلگرم کند و به ایستادگی و دلیری وا دارد. چنانکه نوشته‌اند:

... آقای سید تقی زاده، هر وقت که تفاهمی بین محمدعلی شاه قاجار و مجلس پیش می‌آمد، نقش دوگانه داشته است، نامبرده تمام کوشش و هم خود را مصروف عدم تفاهم بین مجلس و شاه می‌نموده است...^۱

نیز آورده اند:

... تقی‌زاده گفت همه چیزی داریم و شرح داد سه هزار تفنگ با مقداری فشنگ داریم. پرسیدم تفنگ‌ها را کی‌ها استعمال خواهند کرد؟ گفتند سربازان ملی که در محلات میدان‌های مختلف تهران چندی است هر روز مشغول مشق هستند، تعداد آنها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات طرف قزوین هم هست، بیست و هفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف قزاق‌خانه به طرفداری ما حاضر هستند، نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند، وقتی که امر شود توپ‌ها را از توپخانه خارج کنند، بیشتر آنها رو به باغ شاه شلیک خواهند کرد، حتی یک عده توپ هم فعلا در اختیار مجلس است. از ایلات قزوین معتضد نظام با پانصد سوار مهیاست که به کمک ما بیاید. چون رسماً جزو سواره نظام دولت است اگر قبلاً به تهران بیاید مجبور است جزو اردوی ملی سلطنت‌آباد بشود، اما به حوالی حضرت عبدالعظیم آمده منتظر اشاره ما خواهد بود که به کمک بیاید و قس علیهذا...^۲

لیکن در روز درگیری روشن شد «سربازان ملی» و «بیست و هفت هزار اعضای انجمن دروازه قزوین» و... دروغ بوده است و نه تنها نیرویی به یاری جنگ‌افروزان نیامد، بلکه

۱. بمباران مجلس، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. پیشین، ص ۴۷ و ۴۸.

تقی‌زاده که سرکرده‌ی جنگ‌طلبان بود نیز مشروطه‌خواهان را در دهانه‌ی توپ‌های محمدعلی شاه گذاشت و گریخت و در سفارت انگلستان آرمید.

کسروی درباره‌ی او نوشته است:

... یک داستان دیگری که باید یاد کنیم
پناهِیدن تقی‌زاده و کسانی به سفارت
انگلستان می‌باشد. چنانکه دیدیم این
نماینده جوان آذربایجانی در روزهای
بازپسین، خواهان جنگ می‌بود، با این
حال در این روز از خانه بیرون نیامد و
رخ ننمود، در حالی که گذشته از
نماینده‌ی، رئیس انجمن آذربایجان نیز
می‌بود که در جنگ پا در میان خواستی

**انجمنی‌ها، فراماسون‌ها و دست
افزاران دولت انگلیس با آغاز جنگ
میان محمدعلی شاه و مجلس نفس
راحتی کشیدند و مأموریت خود را
پایان یافته دانستند و به جاهای
امن پناه بردند.**

داشت و به هر حال بایستی بیرون آید. شگفت‌تر آنکه می‌گویند تقی‌زاده از داستان جنگ
پیش از دیگران آگاه شده بود، این است بامدادان نوکر خود را به خانه‌های کسانی
می‌فرستاده و پیام می‌داده: امروز جنگ خواهد شد، زودتر بیایید. با این حال خود او
بیرون نیامد. در این باره میرزا علی اکبر خان دهخدا نویسنده‌ی گفتارهای صوراسرافیل
و کسانی دیگری نیز با وی همراهی کردند. براون نوشته: تقی‌زاده دیر رسید و قزاقان
راه ندادند! ولی ما از چنان چیزی آگاه نمی‌باشیم و آنچه می‌دانیم هر که آمد و خواست
راه پیدا کرد و تقی‌زاده که خانه‌اش در پشت مجلس می‌بوده، می‌توانسته زودتر از
دیگران بیاید...^۱

درباره‌ی پناهِیدن تقی‌زاده به سفارت انگلستان آمده است:

... تقریباً در ساعت ۹ پیغامی از طرف تقی‌زاده (وکیل شهیر آذربایجان که به واسطه‌ی
نطق‌های بی‌پرده و ترس او، مورد غضب و خشم شاه واقع گردیده) برای

ماژوراستوکس رسیده که او و سه نفر از رفقاییش مایلند که به سفارت متحصن بشوند، چون که قشون در تجسس آنها است و هر دقیقه ممکن است که آنها دستگیر شوند و در صورتی که در سفارت پذیرفته نشوند حتما کشته خواهند شد. ماژوراستوکس بر وفق دستورالعمل مقرر جواب داده و چندی نگذشت که تقی‌زاده و شش نفر دیگر که سه نفر آنها مدیر حبل‌المتین و نایب مدیر روزنامه مساوات و صوراسرافیل بودند وارد در معموله‌ی سفارت شده و اجازه دخول به آنها داده شد...^۱

به نظر می‌رسد که در گزارش بالا، پرده‌پوشی و وارونه نمایاندن واقعیت به شیوه‌ی زیرکانه‌ای به کار رفته است. کیست که نداند تقی‌زاده با راهنمایی‌ها و برنامه‌ریزی‌های دیپلمات‌های سفارت انگلیس حرکت می‌کرد، موضع می‌گرفت، سخن می‌گفت و از آنجا که انگیزه‌ی دولت انگلیس شعله‌ور کردن آتش جنگ میان شاه و مجلس و سرکوبی مشروطه‌خواهان به دست او بود، نمی‌توان گفت که برای روز جنگ در مورد تقی‌زاده چاره‌اندیشی نشده بود و او با آن روحیه‌ی زبوانه بدون اطمینان از پشتیبانی سفارت در روز جنگ به آن تندروی‌ها و آتش‌افروزی‌ها دست می‌زد. او از پیش

تقی‌زاده این عنصر هزار چهره که در به راه انداختن جنگ میان مجلس و محمدعلی شاه نقش ریشه‌ای و ویرانگری داشت، در روز بمباران مجلس نه تنها بیرون نیامد و در صحنه‌ی درگیری وارد نشد، بلکه با تغییر چهره و کلاه فرنگی به سفارت انگلیس پناه برد تا پاداش خدمت‌هایی را که به آن دولت کرده است، بستاند.

می‌دانست که در روز مبدا باید چه کند و به کجا پناه ببرد چنانکه یکی از رفیقان و هم‌سنگران او نیز به این واقعیت چنین اذعان کرده است:

... و اما قضیه‌ی سفارت انگلیس و تحصن ملیون، شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی که میان صاحب منصبان سفارت انگلیس در تهران با روسای ملیون و آزادی خواهان از اوایل مشروطیت وجود داشت، اکنون هم روس و انگلیس با هم ساخته‌اند آن رابطه به کلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است، انگلیسیان در خفا یک سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادی خواهان را از خود نمی‌رنجانند و تمام بدبختی آنها را به روس‌ها نسبت می‌دهند... و این رابطه نسبت به وکلای تند رو مجلس بیشتر به توسط آقا سید حسن تقی‌زاده و رفقای او است... لہذا تقی‌زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه این کار را دیده که در آخر وقت خود را به سفارت انگلیس انداخته، آنجا محفوظ بماند. این است که به توسط صاحب منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هر چه توانسته‌اند رفقای خود را از گوشه و کنار جمع کرده به آن مأمن می‌رسانند...^۱

تقی‌زاده و دیگر بازیگران صحنه‌ی سیاسی، آن گاه که نهضت عدالت خواهی و قانون‌گرایی ملت ایران را با کارگردانی پشت پرده‌ی انگلیس، توانستند به دست دژخیمان تزار و قزاقان قاجار به قربانگاه بکشانند، همراه با دیگر اعضای فراماسونری که در انجمن‌ها و کانون‌ها به توطئه‌چینی سرگرم بودند با پشتیبانی پنهان و آشکار سفارت انگلیس از صحنه گریختند و جز یکی دو نفر که به چنگ قزاقان افتادند، دیگران توانستند جان سالم به در ببرند و برای سوار شدن بر موج حرکت و جنبشی که به دست دانایان امت و رهبران ملت پدیده آمده بود، با آمادگی بیشتری به صحنه بازگردند. تقی‌زاده در پی پناهندگی و آرمیدن در سفارت انگلیس، آن گونه که نوشته‌اند:

... پس از مذاکره‌ی طولانی که بین نمایندگان سفارت و وزارت امور خارجه و محمدعلی شاه به عمل آمد، قرار شد که محمدعلی شاه هزینه‌ی سفر تقی زاده، علی اکبر دهخدا و بهاء‌الواعظین و جمعی دیگر از آزادی‌خواهان را بپردازد و آنها از ایران خارج شوند... بالاخره آنها را با کالسکه‌ی دولتی و به معیت غلامان سفارت از راه گیلان روانه‌ی قفقاز نمودند...^۱

◆ پیشروان مشروطه در چنگ استبداد

در این اوضاع ناهنجار که جنگ افروزان و توطئه‌گران بدین گونه از خطر می‌رهیدند، دلیرمردان آزادی‌خواه و پیشروان نهضت مشروطه، یکی پس از دیگری در چنگ سرکردگان نظامی روسی و قزاقان دژخیم ایران گرفتار می‌شدند و با بدترین شیوه‌های غیر انسانی مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند و تاوان آزادی‌خواهی، عدالت‌خواهی و دفاع از حقوق مردم را می‌پرداختند.

نظامیان در پی یورش به مجلس و بمباران آن، بهبهانی و طباطبایی را همراه با شماری دیگر از روحانیان آزادی‌خواه و آزادی‌خواهان وارسته دستگیر کردند و

نظامیان در پی یورش به مجلس و بمباران آن، بهبهانی و طباطبایی را همراه با شماری دیگر از روحانیان آزادی‌خواه و آزادی‌خواهان وارسته دستگیر کردند و بی‌درنگ آنان را به زیر مشت و لگد گرفتند، عمامه و عبا و دستار را از تن آنان در آوردند، بر صورتشان سیلی زدند، آب دهان بر صورتشان انداختند، ریش‌هایشان را کردند حتی پیراهن و بیرجامه‌شان را پاره کردند.

بی‌درنگ آنان را به زیر مشتش و لگد گرفتند، عمامه و عبا و دستار را از تن آنان در آوردند، بر صورتشان سیلی زدند، آب دهان بر صورتشان انداختند، ریش‌هایشان را کردند حتی پیراهن و بیرجامه‌شان را پاره کردند. نوشته‌اند:

... مهاجمین بی‌رحم بیشتر به آقایان علما و ارباب عمایم پرداخته از آنچه شقاوت بود نسبت به آنها فروگذار نکردند. لباس‌های آنان را جز پیراهن و یک زیرشلواری همه را کردند بعد شروع به کندن موی ریش و سبیل کردند و با ته تفنگ، قداره، سرنیزه و چماق بدون رحم و ملاحظه می‌زدند. مرحوم بهبهانی که آن روزها ناخوش بود و به سرش کیسه یخ می‌گذاشت در مقابل ضربات ته تفنگ و ته قداره مثل سرو ایستاده و

پس از هر ضربت جز کلمه‌ی لا اله الا

الله چیزی نمی‌گفت...^۱

تقی‌زاده و دیگر بازیگران صحنه‌ی

سیاسی، آن گاه که نهضت عدالت

خواهی و قانون‌گرایی ملت ایران را

با کارگردانی پشت پرده‌ی انگلیس،

توانستند به دست دژخیمان تزار و

قزاقان قاجار به قربانگاه بکشانند،

همراه با دیگر اعضای فراماسونری

که در انجمن‌ها و کانون‌ها به

توطئه‌چینی سرگرم بودند با

پشتیبانی پنهان و آشکار سفارت

انگلیس از صحنه‌گریختند.

کسروی نیز در گزارش همانندی با آنچه در بالا آمده از زبان مستشار الدوله آورده است:

... در گرماگرم این ترس و سرگردانی بود که ناگهان در پارک را کوبیدند، همین که گشوده گردید ناگهان دسته‌ی انبوهی از سرباز و نوکر و جلودار و مردم بی‌سر و پا به درون ریختند. ما که در حیاط ایستاده بودیم با هیاهو و اشتلم رو به سوی ما آوردند کسانی که تفنگ یا ششلول همراه می‌داشتند شلیک می‌نمودند. همین که نزدیک شدند

هنگامی دل‌گذاری بر پا شد که به گفتن راست نیاید. بیش از همه به دستارداران پرداخته تو گویی کینه همه را از ایشان باز می‌جستند، می‌زدند، دشنام می‌دادند، رخت از تن‌هایشان می‌کنند... بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه خوبی را چندان زدند که اندازه نداشت. یکی از این‌رو سیلی یا مشت یا قنداق تفنگ می‌نواخت و آن یکی فرصت نداده از آن رو مشت یا سیلی می‌خوابانید، می‌دیدم سر لخت آقا سید عبدالله در هوا این‌ور می‌رفت و آن‌ور می‌گردید. در همه این آسیب‌ها تنها سخنی که از زبان اینان بیرون می‌آمد جمله‌ی لا اله الا الله بود، به ویژه بهبهانی که هرگز جمله دیگری بر زبان نراند. پس از آنکه از زدن سیر شدند به کندن ریش‌ها پرداختند. دسته دسته موها را می‌کنند و دور می‌انداختند. در این میان کسانی را هم که با شوشکه یا ابزار دیگر زخمی ساخته بودند که خون از سر یا گردن یا از رویشان روان می‌گردید...^۱

قزاقان آن گاه که نسبت به بزرگان روحانی و پیشتازان اندیشه‌ی آزادی خواهی و عدالت‌پروری از هیچ گونه بی‌حرمتی و بیدادگری فروگذار نکردند، آنان را با سر و روی خونین و

دست بسته به باغ شاه گسیل داشتند و به زنجیر کشیدند.

نخستین واکنش از سوی همسر

محمدعلی شاه (ملکه جهان) بود که

هشدار داد: «اگر زنجیر از گردن این

دو سید بزرگوار برنداری معجز خود

را در مقابل سربازان از سر بر

می‌دارم و فریاد می‌کشم که شوهرم

مسلمان نیست و پاس فرزندان

پیغمبر اسلام را نمی‌دارد».

این رفتار ناهنجار و جنایت بار با عالمان دینی به ویژه بهبهانی، نشان دهنده‌ی کینه، دشمنی و بیم و نگرانی انگلیس و روسیه از آنان بود که با پدید آوردن نهضت آزادی‌بخش و عدالت‌گستر اسلامی منافع آن دو ابر قدرت را با خطر ریشه‌ای روبرو کردند و پیش‌تر از آن نیز روحانیان در زمان‌های گوناگون به آز و نیاز استعماری آنان

آسیب‌های شکننده‌ای رسانیده بودند. در واقع روس و انگلیس با این رفتار ناروا از «روحانیت» انتقام می‌گرفتند و دل پر درد و کین خود را از حمله‌ی مردم به سفارت روسیه و کشتن گریبایدوف (سفیر آن دولت) و نیز نهضت‌های علما علیه فراموش خانه، قرارداد رویتر و رژی و... بدین گونه التیام می‌بخشیدند.

محمدعلی شاه نیز از آنجا که بر این باور بود جریان‌ها و جار و جنجال‌هایی که بر ضد قدرت و سلطنت او به راه افتاده زیر سر پیشروان مشروطه به ویژه بهبهانی بوده است و آن مرد سترگ، اندیشه‌ی براندازی را در سر دارد، بر آن بود که کیفر سختی به آنان بدهد و شاید اگر از مردم پروا نمی‌کرد خون آنان را می‌ریخت. آن گاه که او با بی‌شرمی و نامردی آن دو عالم دینی را با سر و صورت خونین در باغ شاه زندانی کرد و زنجیر بر دست و پای آنان گذاشت، نخستین واکنش از سوی همسر او (ملکه جهان) بود که هشدار داد: «اگر زنجیر از گردن این دو سید بزرگوار برننداری معجز خود را در مقابل سربازان از سر بر می‌دارم و فریاد می‌کشم که شوهرم مسلمان نیست و پاس فرزندان پیغمبر اسلام را نمی‌دارد».

محمدعلی شاه از این واکنش ملکه جهان دریافت که بازتاب مردم در برابر رفتار زشت او با بهبهانی و طباطبایی سخت و شدید و توفنده خواهد بود. از این رو، بر آن شد آنان را تبعید کند و چون از مقام، موقعیت و موضع برگشت‌ناپذیر بهبهانی آگاهی داشت حکم به تبعید او به نقطه‌ی دوردست و نامعلومی داد، لیکن در میان مردم چنین رواج دادند که بهبهانی را به عتبات فرستاده‌اند! بیشتر تاریخ نویسان نوشته‌اند که بهبهانی به عتبات تبعید شد. در این باره می‌خوانیم:

... آقا سید عبدالله پس از دو شب توقیف در باغ شاه به عتبات تبعید شد و تا خاتمه‌ی

استبداد در آنجا ماند. آقای طباطبایی پس از دو یا سه ساعت توقیف در باغ شاه به

مشهد تبعید شد...^۱

... آقا سید عبدالله را به عزم عتبات عالیات از راه قزوین و همدان با عده‌ای از سوار حرکت دادند...^۱

بهبهانی سه روز در بند می‌بود و پس از آن روانه‌ی خاک کله‌ش گردانیدند. طباطبایی چون زن شاه (دختر کامران میرزا) پشتیبانی به او می‌نمود از دمی که به باغ رسید، آسوده و گرمی می‌بود و پس از سه روز رها گردیده در ونک نشست و سپس آهنگ خراسان کرد...^۲

... حاجی ظهیر الملک (امیر تومان)... والی کرمانشاه و کردستان و وزیر و پیشکار کل آذربایجان بود... به روزگار حکومت همین حاجی ظهیرالملک بود که سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی به عتبات تبعید و در راه حرکت به عتبات تحت الحفظ به کرمانشاه برده و به ظهیرالملک تحویل شدند. ظهیرالملک بنا به دستور مرکز، آن دو مرد روحانی را به مدت هشت ماه در ملک شخصی خودش به نام «بزهرود» یا «برزود» در دهستان «دینه‌ور» بخش «صحنه» پذیرایی کرد سپس آنان را به عتبات فرستاد...^۳

خاتمه کار آقایان روحانی به این ترتیب است که درباریان از حاج امام جمعه خویی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص می‌کنند. آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقای میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده با غلام مستحفظ به جانب قزوین و از آنجا به جانب عتبات می‌فرستند ولی در خاک ایران توقیف می‌شوند...^۴

تاریخ‌نگاران از تبعید بهبهانی به عتبات گزارش داده‌اند لیکن هیچ آگاهی از رسیدن او به سرزمین بین‌النهرین و عتبات در دست نیست و اصولاً سیاست دست اندرکاران سیاسی آن روز، چه بیگانگان سلطه‌گر و رخنه‌گر و چه زورمداران حاکم در تهران، با تبعید بهبهانی به

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۶۱.

۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۶۱.

۳. اسناد محرمانه وزارت خارجه روسیه تزاری، ص ۱۲۷، زیرنویس.

۴. حیات یحیی، جلد ۲، ص ۳۳۴.

عراق سازگار نبود. بی‌تردید اگر او را به آن کشور می‌فرستادند، او می‌توانست با آگاهی‌ها و اطلاعات ریز و راست و درستی که به علما و مراجع نجف می‌داد، زمینه‌ی یک حرکت هماهنگ عالمان اسلامی را در راه رویارویی با توطئه‌های درون مرزی و برون مرزی بر ضد نهضت عدالت‌خواهی، پدید آورد و آن توطئه را از میان ببرد، از این‌رو می‌توان گفت محمدعلی شاه از

آغاز بر آن نبود که بهبهانی را به عراق روانه کند و برای اینکه توده‌های مسلمان از تبعید یک پیشوای روحانی به یکی از نقاط دوردست کشور آزرده و خشمگین نشوند، این‌گونه رواج داد یا در پی حرکت دادن او از تهران برای تبعید به عراق، کارشناسان روسی و انگلیسی به او گوشزد کردند که نیست.

رفتن بهبهانی به آن کشور می‌تواند خطرساز و مشکل‌آفرین باشد و او را از فرستادن بهبهانی به عراق پشیمان کردند. از این‌رو، محمدعلی شاه دستور داد او را در یکی از روستاهای کرمانشاه به صورت زندانی نگه داشتند و در میان مردم ایران چنین رواج دادند که او را به عتبات فرستاده‌اند. یکی از تاریخ‌نگاران با آگاهی‌هایی که از یکی از همراهان بهبهانی در تبعید به دست آورده چنین نوشته است:

... بعد از چند روز آنها را به حضور محمدعلی شاه بردند. محمدعلی شاه با خشونت با آنها رفتار کرد و کلمات ناسزا به آنها گفت. بهبهانی با آنکه در چنگال آن مرد جانی و بی‌رحم اسیر بود با همان شجاعت فطری که داشت گفت ما را بکشید ولی با ما با بی‌احترامی حرف نزنید. این حرف بهبهانی چنان آن پادشاه جابر را تکان داد که لحن صحبت را تغییر داد و با ملایمت با آنها صحبت کرد. حبس آنها در باغ شاه طولانی نشد و پس از چند روز بهبهانی را که بیشتر مورد کینه محمدعلی شاه بود، به اتفاق آقا میرزا محسن دامادش با عده‌ای مستحفظ روانه‌ی کرمانشاه نمود و در آنجا آنها را با سختی

در یک محل نامناسبی حبس کردند و تا موقعی که تهران از طرف مشروطه خواهان فتح شد در آنجا محبوس بودند و طباطبایی را هم به مشهد تبعید نمودند...^۱

بدین گونه پیشروان و رهبران نهضت
عدالت خواهی با توطئه‌ی کارگزاران استعمار
و کارگردانی فراماسون‌های کهنه‌کار، به
دست محمدعلی شاه سرکوب، پراکنده، آواره
و آزرده شدند و از پیشبرد رسالت
برجسته‌ای که در راه به دست آوردن آزادی،
گسترش عدالت و استواری حقوق ملت
بردوش داشتند، باز ماندند.

**پیشروان و رهبران نهضت عدالت
خواهی با توطئه‌ی کارگزاران
استعمار و کارگردانی فراماسون‌های
کهنه‌کار، به دست محمدعلی شاه
سرکوب، پراکنده، آواره و آزرده
شدند.**

استعمار انگلیس به دنبال کشانیدن شماری
به بست‌نشینی در سفارت، این دومین گامی بود که در راه سوار شدن بر موج نهضت مشروطه
و به بیراهه کشانیدن آن برداشت و برای سرکوب عالمان دینی و پیشوایان اسلامی با رقیب
سرسخت و خطرناک خود همدست شد و به دست رقیب، دشمن را از صحنه بیرون راند تا در
گام دیگر بتواند در راه کنار زدن رقیب از صحنه‌ی ایران، به توطئه‌ی تازه‌ای دست بزند.
جریان بمباران مجلس به دست محمدعلی شاه این برآیند را برای استعمار انگلیس به همراه
داشت:

۱. سرکوب ددمنشانه‌ی مشروطه خواهان و رهبران نهضت اسلامی عدالت خواهی
۲. چهره کردن مشتی عناصر واداده، سرسپرده، پادو و جاسوس مآب به عنوان آزادی
خواهان و هواداران مشروطه و حقوق توده‌ها
۳. پدید آوردن بدنامی، انزجار و نفرت برای دولت روسیه در میان ملت ایران

۴. سست کردن پایه‌های سلطنت محمدعلی شاه و پدید آوردن بدبینی، بدنامی و انزجار برای او در میان ملت ایران

۵. وانمود کردن دولت انگلیس به عنوان پناهگاه و پشتیبان آزادی خواهان و توده‌های محروم

۶. پدید آوردن ذهنیت برای مردم نسبت به حرکت عدالت خواهی و مشروطه و کشاندن آنان به بی‌تفاوتی

◆ حکومت فراماسونری

استعمار انگلیس آن گاه که توانست به دست دولت تزار و شاه وابسته به آن دولت، از خطر ریشه‌ای پیشوایان سرسخت و سازش ناپذیر نهضت مشروطه برهد و آنان را از مردم دور سازد، برای کنار زدن رقیب و واژگونی رژیم محمدعلی شاه و به قدرت رسانیدن فراماسون‌ها و منورالفرها در ایران، به توطئه‌ی نوینی نشست.

به دنبال بند و بست‌ها و بده بستان‌های انگلیس و روس بر سر ایران، جنب و جوش‌ها و جست و خیزهای مرموزانه‌ای از سوی فراماسون‌ها در راه پیاده کردن نقشه‌های از پیش آماده شده از هر سو آغاز شد. فراماسون‌ها در سراسر ایران برای به دست گرفتن زمام کشور، به تکاپو افتادند و هماهنگ با کارگزاران استعمار به انجام

محمد ولی‌خان تنکابنی (سپهدار)،
علی قلی‌خان بختیاری (سردار
اسعد)، نجف‌قلی‌خان بختیاری
(صمصام السلطنه)، تقی‌زاده، پیرم
خان ارمنی، جعفرقلی‌خان سردار
بهادر، میرزا محمد علی‌خان
تربیت، حکیم الملک و... از
عناصری بودند که در پی همدستی
دولت‌های انگلیس و روس به کودتا
دست زدند.

مأموریت‌هایی برخاستند. محمدولی خان تنکابنی (سپهدار)، علی‌قلی خان بختیاری (سردار اسعد)، نجف‌قلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)، تقی‌زاده، بی‌رم خان ارمنی، جعفرقلی خان سردار بهادر، میرزا محمدعلی خان تربیت، حکیم‌الملک و... از عناصری بودند که در پی همدستی دولت‌های انگلیس و روس به کودتا دست زدند و در راه ریشه‌کن کردن نهضت عدالت خواهی ملت ایران و برقراری نظام استبدادی در کار پیچ‌دموکراسی و مشروطه، نیز چیره کردن فراماسون‌ها بر همه‌ی شئون کشور و رواج دادن لابی‌گری، بی‌بند و باری و فرهنگ غربی، زیر پوشش آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی، نقش کلیدی و ریشه‌ای بر دوش داشتند.

در روز ۲۹ خرداد ماه ۱۲۸۸ (اول جمادی الثانی ۱۳۲۷)، علی‌قلی خان فراماسونر (سردار اسعد) با هزار سوار و یک دستگاه توپ از اصفهان آهنگ تهران کرد. به دنبال او تفنگ‌داران محمدولی خان فراماسونر (سپهدار) بنا به فرمان او از گیلان و قزوین به سوی تهران به حرکت درآمدند. این نیرو را که از گیلان حرکت کرده بود چهره‌هایی مانند معز السلطان، عبدالحسین خان (سردار محبی)، علی‌محمد خان تربیت، بی‌رم خان، حاجی موسی خان میرپنج، و الیکو با عنوان فرماندهان ارشد و نیز اسدالله خان میرپنج (عمید السلطان)، ابراهیم خان منشی‌زاده، مشهدی صادق، لاهوتی، وقار السلطنه، اسکندرخان، میرزا کوچک خان و چند تن دیگر با عنوان فرماندهان جزء، او را همراهی می‌کردند.

نکته‌ی در خور نگرش اینکه تفنگچی‌های (سپهدار)، آنگاه که به قزوین رسیدند از برخی فرماندهان آنان، رفتاری سرزد که تا پایه‌ای ناخالصی‌ها و بداندیشی‌های آنان را برای کسانی که به عشق آزادی و عدالت، آنان را همراهی می‌کردند، آشکار شد و آنان را به کناره‌گیری و دوری‌گزینی از آن سپاه مرموز واداشت. میرزا کوچک خان از کسانی بود که در قزوین از سپهدار و تفنگ‌داران او جدا شد و به رشت بازگشت. در این باره نوشته‌اند:

... مسیو بی‌رم در قزوین با «ویس» قونسول روس ملاقات کرد و هدف این ملاقات به کسی معلوم نشد اما این نتیجه را داد که چند تن از سران مجاهدین را عصبانی کرد و همین ملاقات به ضمیمه‌ی چند فقره کارهای ناهنجار که از مجاهدین سر زد باعث شد که

والیکو، یانف بلغاری و میرزا کوچک خان و چند نفر دیگر قزوین را ترک کنند و به حالت قهر به رشت باز گردند... والیکو... هنگام بازگشت گفت هر چند مراجعتم به روسیه ملازمه با تیرباران شدنم دارد، معهذ این تیرباران شدن را به مشاهده بعضی اعمال ناشایست که از طرف پاره‌ای از مجاهدین سر می‌زند ترجیح می‌دهم...^۱

سردار اسعد با نیروهایش در پنج تیرماه
میرزا کوچک خان از کسانی بود که
۱۲۸۸ به قم رسید، نمایندگان انگلیس و روس
در قزوین از سپهدار و تفنگ‌داران
با او دیدار کردند و هماهنگی‌هایی به عمل
آوردند. در خور نگرش است که مقامات
او جدا شد و به رشت بازگشت.

سفارتخانه‌های انگلیس و روس در بیرون
چنین وانمود می‌کردند که در راه پدید آوردن همدلی، سازش و آرامش میان شاه و
آزادی‌خواهان می‌کوشند، لیکن چنانکه گفته شد، انگیزه‌ی آنان چیره کردن فراماسون‌ها بر
ایران و از میان برداشتن محمدعلی شاه بود و نیروهایی را از اصفهان و گیلان با این انگیزه
انگیخته و به سوی تهران روان ساختند.

حاجی علی‌قلی خان سردار اسعد بختیاری پیش از لشکرکشی به تهران رهسپار اروپا شد و
با چند تن از سیاستمداران انگلیس، از جمله با «سر ادوارد گری» گفتگوهای کرد و بنابر
پیشنهاد آنان به پاریس رفت و با تقی زاده، مخبر السلطنه و چند تن دیگر از عناصر
فراماسونری و مهره‌های انگلیسی در کافه «دولاریه» نشست‌هایی برپا کرد و به راز و رمزهایی
دست یافت، نیز با سپهدار تنکابنی نیز به وسیله‌ی پیک و پیام ارتباط برقرار کرد.

در ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ سردار اسعد، سپهدار و بی‌پرم خان در نزدیکی‌های تهران به هم پیوستند
و پس از رایزنی‌ها و هماهنگی‌ها در ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ (۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷) از سه نقطه به
تهران یورش بردند و بهارستان را پایگاه فرماندهی خود قرار دادند.

محمدعلی شاه از آنجا که دریافت سیاست انگلیس و روس برانداختن او از سلطنت است و نیروی سه هزار نفری روس، در نزدیکی قزوین نه تنها در برابر یورش تفنگداران سپهدار که از قزوین گذشتند، واکنشی از خود نشان ندادند، بلکه لیاخف را نیز به تسلیم در برابر کودتاچیان سفارش کردند، تاج و تخت را رها کرد و به سفارت روس در زرگنده پناه برد.

در پی کناره‌گیری او از سلطنت، سران شورشی بی‌درنگ، شماری را به نام «هیئت مدیره‌ی انقلاب» برای به دست گرفتن زمام کشور، برگزیدند که همگی آنان از اعضای



(محمدعلی شاه قاجار پس از خلع از سلطنت هنگام اقامت در استانبول)

فراماسونری بودند، نام‌های آنان در پی می‌آید:

۱. حسن تقی‌زاده استاد اعظم مادام العمر لژهای ماسونیک
۲. ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) استاد اعظم لژهای ماسونیک
۳. عبدالحسین خان سردار محبی (معز السلطان) فراماسونر
۴. حسین‌قلی خان نواب، فراماسونر
۵. مرتضی‌قلی خان صنیع الدوله، فراماسونر
۶. میرزا محمدعلی خان تربیت، فراماسونر
۷. صادق صادق (مستشارالدوله)، فراماسونر
۸. میرزا حسن خان وثوق (وثوق الدوله)، فراماسونر
۹. سلیمان خان میکده، فراماسونر
۱۰. نصرالله تقوی، فراماسونر

۱۱. علی‌قلی خان بختیاری (سردار اسعد)،

فراماسونر
سران حکومت و «فاتحان قدرت» و

۱۲. محمودلی خان تنکابنی (سپهدار)،

فراماسونر
اعضای کابینه دولت، نه تنها

بسیارشان از فراماسون‌ها و از

در پی کناره‌گیری شاه، شاهزادگان قاجار،

وابستگان به بیگانه بودند بلکه

نظامیان، اعیان، تجار و دیگر شخصیت‌های

شماری از آنان از کارگزاران رژیم

کشور نشستی تشکیل دادند و احمد میرزا

استبدادی و از جنایت کاران آن

کودک ۱۳ ساله‌ی محمدعلی میرزا را به سلطنت

دوران به شمار می‌آمدند.

برگزیدند و عضدالملک، بزرگ دودمان قاجار را

به نیابت سلطنت گماردند.

هیئت مدیره که نام‌هایشان در بالا آمد، از نخستین کارهایی که انجام دادند، برگزیدن شماری

به عنوان «هیئت قضات عالی دادگاه انقلاب» بود تا به اصطلاح دشمنان مشروطه را محاکمه

کنند و به کیفر برسانند! کسانی که در این هیئت برگزیده شدند نیز همگی از اعضای سازمان

فراماسونری بودند. مانند شیخ ابراهیم زنجانی (قزلباش) دادستان انقلاب، نصرالله خلعت‌بری

(اعتلاء الملک)، میرزا محمد مدیر روزنامه‌ی نجات، جعفرقلی خان سردار بهادر، میرزا علی خان

تربیت (برادر میرزا محمدعلی تربیت)، عبدالحسین خان شیبانی (وحید الملک)، عبدالحمید خان

یمین نظام، جعفرقلی خان، احمدعلی خان مجاهد، محمد امام‌زاده. کمیسیون آنگاه به بنیاد دولت

برخاست و کسانی را به عنوان وزیر، به کار گماشت. سپهدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر

داخله، ناصر الملک وزیر خارجه، فرمانفرما وزیر عدلیه، مستوفی الممالک وزیر مالیه، سردار

منصور وزیر پست و تلگراف خوانده شدند. از آنجا که رشته‌ی کار در دست کمیسیون قرار

داشت، نخست وزیر برنگزیدند و ریاست نظمیة تهران را نیز به پیرم خان سپردند.

نکته‌ی در خور بررسی اینکه سران حکومت و «فاتحان قدرت» و اعضای کابینه‌ی دولت، نه

تنها بسیارشان از فراماسون‌ها و از وابستگان به بیگانه بودند بلکه شماری از آنان از

کارگزاران رژیم استبدادی و از جنایتکاران آن دوران به شمار می‌آمدند که یکباره ماسک آزادی خواهی بر چهره زدند و در راه به اصطلاح نظام مشروطه لشکرکشی کردند و «فاتح تهران» نام گرفتند!

از آنجا که بررسی پیشینه‌ی همه آنان از مجال این فراگرد بیرون است، تنها به گذشته‌ی یک تن از آنان نگاهی گذرا می‌کنیم تا گوشه‌ای از نقش دولت‌های استعماری در خیانت به نهضت عدالت‌خواهی مردم ایران، روشن شود و ستم‌ها و ناروایی‌هایی که بر ملت ایران رفته است تا پایه‌ای به دست آید.

چنانکه در بالا آمد یکی از سران کودتا که زیر پوشش برقراری نظام مشروطه به تهران لشکر کشید محمودلی خان تنکابنی (سپهدار) بود. او در سن ۱۲ سالگی به خدمات دولتی پرداخت. دیری نپایید که به درجه‌ی سرهنگی رسید و در دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، از او درجه‌ی سرتیپی گرفت و «سردار اکرم» شد. در پی مأموریت نظامی به استرآباد «نصرت السلطنه» نام گرفت. به دنبال به دست گرفتن حکومت گیلان، «سردار» خوانده شد. در سال ۱۳۲۲ هـ. ق به حکومت مشکین، اردبیل و خلخال دست یافت و در پس آن به فرماندهی نیروهای نظامی گیلان و مازندران رسید و «سپهدار» نام گرفت.

آن روز که رهبران مشروطه در مسجد جامع تهران بست نشسته بودند، به فرمان او مردم بی‌پناهی را که پیراهن خونین سید عبدالحمید را در دست گرفته عزاداری می‌کردند به گلوله بستند و چند تن را شهید و مجروح کردند و گرد مسجد جامع را گرفتند و از رسیدن نان و غذا به بست‌نشینان پیشگیری کردند. او علما و بزرگانی را که در مسجد بست نشسته بودند، تهدید کرد که «اگر با پای خود از مسجد بیرون نروید دستور دارم شما را پراکنده کنم»!

محمدعلی شاه برای سرکوب حرکت ستارخان در تبریز به او و عین الدوله مأموریت داد به سمت تبریز بروند و با اختیارات کامل در راه درهم شکستن مقاومت ستارخان بکوشند.

نوشته‌اند:

... سپهدار که دید عین الدوله در جریان ادای وظایف او کارشکنی و با او به شکل یک مأمور زیردست رفتار می‌کند، قهر کرده تبریز را ترک گفت و به تنکابن (زادگاهش) رفت و پیش از عزیمت از تبریز، تلگرامی به محمدعلی شاه مخابره و به او توصیه کرد که در مقابل خواسته‌های ملت سماجت نورزد و سرسختی نشان ندهد...^۱

بدین گونه نامبرده از همه‌ی جنایات و خونریزی‌ها پاک و آراسته شد! و آنگاه که زمینه برای پیاده شدن مشروطه‌ی انگلیسی فراهم آمد، به تهران نیرو کشید و همراه با دیگر فراماسون‌ها و دست‌افزارهای انگلیسی، در راه سرکوب مشروطه‌خواهان و اسلام‌گرایان، مأموریت خود را دنبال کرد.

در پی چیرگی او به تهران و گریز محمدعلی میرزا برخی از ساده‌اندیشان یا عناصر مرموز وابسته به سازمان فراماسونری اشعاری در ستایش او و سردار اسعد سروده‌اند که می‌خوانید:

مشروطه به پا شد ز ستار	وز غیرت و همت سپهدار
وز یاری بخت بختیاری	وز جنبش مردمی غفار
امید بقای مملکت راست	امید فنای هر ستمکار
تقدیم و تشکری نمودیم	این پاس حقوق را نگهدار

مدیر روزنامه‌ی «نسیم شمال» به نام «اشرف الدین» نیز در اشعار خود، سپهدار را پیش از حرکت او به تهران، در آن هنگامی که در رشت می‌زیست، این گونه ستوده است:

شده گیلان دگرباره پر انوار	ز یمن مقدم سعد سپهدار
سزد گیلانیان یک سر نمایند	غبار مقدمش را کحل ابصار
همیشه باد مداح تو اشرف	نگهدارت خداوند جهان‌دار

از کمیسیون نیز پیام تشکر آمیزی از «خدمات و زحمات» سپهدار و سردار اسعد، صادر شد و آن دو را به ترتیب به وزارت خارجه و داخله برگزید!^۲

۱. گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۲۲.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۹۵.

کسروی با شگفتی از بازگشت عناصر خودکامه‌ی رژیم استبدادی به قدرت، با شعار مشروطه‌خواهی می‌نویسد:

... بدین سان محمدعلی میرزا از پادشاهی برکنار شد و رشته‌ی کارها به دست کمیسیون فوق العاده و وزیران نوین افتاد و در سراسر ایران از این پیش‌آمد شادی‌ها نمودند... ولی اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اندام‌های کمیسیون را می‌شناخت بایستی چندان شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی میرزا و در باغ

یکی از بندهای قرارداد انگلیس و روس بر سر ایران، از میان بردن مردان برجسته و انقلابی بود که با آز و نیاز استعماری بیگانگان در ایران سر ناسازگاری داشتند و خطر جدی برای استعمارگران به شمار می‌آمدند.

شاه از همدستان او بودند و این در خور شگفت است که پس از آن همه خون‌ریزی در نخستین گام، حکمرانی مشروطه دست اینان در میان باشد. آیا هوادار اینان که بود...^۱

چنان که اشاره شد یکی از بندهای قرارداد انگلیس و روس بر سر ایران، از میان بردن مردان برجسته و انقلابی بود که با آز و نیاز استعماری بیگانگان در ایران سر ناسازگاری داشتند و خطر جدی برای استعمارگران به شمار می‌آمدند. این نقشه و توطئه چه پیش از کودتای فراماسون‌ها و چه پس از آن، به شکل گسترده و آشکار دنبال شد. نکته‌ی در خور نگرش اینکه همه‌ی نیروهای زورمداری که در آن صحنه‌ی سیاسی ایران نقشی داشتند، در راه اجرای این بند از قراردادهای انگلیس و روس کوشا بودند. دولتیان و دار و دسته‌ی محمدعلی شاه، اشغال‌گران روسی، انقلابی‌نماهای فراماسونری، مدعیان آزادی و دموکراسی و... دستشان را به خون عالمان دینی، پیشوایان روحانی و مردان انقلابی آغشته کردند و در برابر،

از عناصری که آشکارا با مشروطه مخالف بودند و حتی دست‌شان به خون مردم بی‌گناه آلوده بود، به آسانی گذشتند و نه تنها به آنان کیفر ندادند، بلکه در نظام کودتا به آنان پست و مقام نیز بخشیدند.

نمونه‌ی آشکار و زنده‌ی آن محمدولی خان تنکابنی (سپهدار) قاتل شماری از مردم و دو روحانی به نام‌های سید عبدالحمید و سید حسین پیرامون مسجد جامع و قاتل شماری از دلیرمردان آذربایجانی، نه تنها کیفر ندید بلکه به عنوان چهره‌ای انقلابی و بنیان‌گذار مشروطه مورد ستایش فراوان قرار گرفت و یا عین الدوله‌ی خون‌آشام که در پی آن جنایات که روی تاریخ را سیاه کرده است در آن روزهای سیاهی که مشروطه خواهان راستین مانند شیخ فضل الله نوری به دار کشیده می‌شدند، او با یک دنیا غرور و نخوت و آسودگی در کنار به اصطلاح آزادی‌خواهان و فاتحان تهران قدم می‌زد و با آنان عکس می‌گرفت و خود را برای رسیدن به پست و مقام در نظام نوپای فراماسونری آماده می‌کرد.

این بحث را با نوشته‌ی یکی از تاریخ‌نگاران به پایان می‌برم:

... در مجلدات پیش در دو مورد از منافقین صحبت داشتم از رلی که این مردمان پست‌فطرت بی‌ایمان، چاپلوس، مزور در صحنه‌ی آن انقلاب عظیم بازی کردند بحث نمودم و نوشتم که جمعی که نامردانه در گوشه‌ی خانه‌های خود مخفی شده بودند و منتظر فرصت بودند، همین که جنگ تمام شد اسلحه برتن کردند و تفنگ بر دوش گرفتند و خود را مشروطه‌خواه و فدائیان راه آزادی جلوه دادند... و هنوز بیست و چهار ساعت از فتح تهران نگذشته بود که کسانی که باید به دار مجازات آویخته بشوند، دوش به دوش نایب‌السلطنه و سرداران ملی به رتق و فتق امور پرداختند...^۱